۱۶۵۹

آستان قدس

باز بین ۸۷/۱ جلد
خ ۱۳۵۳

اختیارات مجلسی ضمیمه است و شماره ثبت آن ۱۸۶۱

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: ترجمه چهارده حدیث ـ فارسی

مصنف / مؤلف: مترجم مرحوم مجلسی

خطی / چاپی: نستعلیق مختلف السطر

سال ~~طبع~~ تحریر: ۱۲۶۱ عدد اوراق: ۵۶

جزء کتب: اخبار شماره: ۹۲

شماره عمومی: ۱۶۵۹ شماره قبض:

واقف: عضدالملک تاریخ وقف: ۱۲۷۶

طول: ۱۵ عرض: ۱۰ سانتیمتر قطع: ۹

باسمه تعالی

شناسنامه آسیب شناسی

عنوان	ترجمه چهارده حدیث		
درجه نفاست	معمولی	نوع	خطی ☒ / چاپ سنگی ○
شماره اموالی	۱۶۵۹	اندازه	۱۵×۱۰
قطع	جیبی	تعداد اوراق	۵۶
درصد تخریب اوراق	۱۰ ○ ۲۰ ○ ۵۰ ○ ۸۰ ○	از هم پاشیدگی عطف	دارد ○ ندارد ☒
نیاز به جعبه	دارد ○ ندارد ☒	نوع آفت	شیمیایی ○ زیستی ○ فیزیکی ○
نیاز به جلد سازی	دارد ○ ندارد ☒	نیاز به مرمت جلد	دارد ○ ندارد ☒
نیاز به مرمت اوراق	دارد ○ ندارد ☒	نیاز به دوخت عطف	دارد ○ ندارد ☒
نیاز به لکه گیری	دارد ○ ندارد ☒	نیاز به گردگیری	دارد ○ ندارد ☒
نیاز به آفت زدایی	دارد ○ ندارد ☒	نیاز به اسیدزدایی	دارد ○ ندارد ☒

(نسخه شناسی — آسیب شناسی و اقدامات مرمتی)

بررسی کنندگان: ۱. رمضانپور ۲. ۳.
ناظر: زبیدی

اقدامات انجام شده:

تاریخ بررسی: ۸۹/۵/۲۳ تاریخ اقدام:

این کتاب نفیسه چهار و ده صد … از …

[illegible]

… عضد الملک …

۵۰۶ ورق

۹۲

[illegible] ۲۱ [illegible] ۱۳۴۳
۱۳۴۳

بازبین شد
۱۳/۸۳ ع

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف
الانبیاء والمرسلین محمد وعترته المعصومین
امّا بعد چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله
مع الائمة الابرار که چون بر کافه ارباب ذهن و ذکا و عامّه
اصحاب بصیرت و اعتلا ظاهر و هویداست که ادای شکر نعمت سلسله
علیه صفویه انار الله برهانهم و شیّد الله ارکان…
مبین اجداد طاهرین ایشان صلوا…
برکات تاییدات ایشان استوا…
واقانین دوحه ملت منوره نبوی…
و فرمان بردار ایشان بر کافه مومنان…
این دولت ابد پیوند بر عامه فرقه…

از پرتو خورشید این سلطنت روزافزون این ذره بیمقدار توفیق یافته
که اخبار حضرات ائمه اطهار صلوات الله علیهم در ضمن بیست و پنج مجلد
از کتاب بحار الانوار و عموم طلبه علوم دینیه را از کتاب مذبور
انتفاع عظیم حاصل گردید و در اثنای جمع احادیث دو حدیث بنظر
قاصر رسید که ائمه اهل بیت ع بظهور این دولت علیه خبر داده اند
…اتصال این سلطنت بهیه بدولت قائم آل محمد ص شیعیان را بشارت
…اتر رسید که ترجمه این دو حدیث شریف [illegible]
…احوال شریف حضرت خاتم الاوصیا و نقاوه
…ار سید الانبیاء اعنی صاحب الزمان و خلیفه
…یا شد بموقف عرض نواب کامیاب فلک
…عادل کامل باذل گردون بارگاه ملایک
…نواده بوستان مرتضوی ثمره شجره نبوت
…و ولایت خلاصه احفاد سید المرسلین
…لوات الله علیهم اجمعین باسط مهاد

امن و امان و رافع لوای عدل و احسان بانی مبانی مروت و انصاف ماحی
مراسم جور و اعتساف قاصم ظهور قیاصره دوران کاسر اعناق اکاسره زمان
سلطان سلطان نشان و خاقان گیتی ستان السلطان ابن السلطان ابو المظفر
شاه سلیمان الصفوی الموسوی بهادر خان خلد الله ملکه و اجری فی بحار
الظفر والنصر فلکه برساند و این چهارده در شاهوار را که از دریای
علوم اهل بیت رسالت علیهم السلام استخراج نموده حمایل بر دوش شاهد
ابد توامان گرداند امید که اطناب این سلطنت عظمی باو[تاد] انجام
سعادت فرجام خاتم اوصیا پیوند یابد و صید...
کبری تا طلوع خورشید عالم افروز قائم آ...
فشهای زمان تیرگی نیابد بمحمد و آله الا...
ابقی الله بمحمد فان هذا دعاء...
شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی که از اع...
کتاب غیبت بسند معتبر از ابو خالد کابلی روا...
امام همام محمد بن علی باقر علوم الانبیاء والمر...

فرمودند کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه
فاذا راوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ما
سالوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونه الا الی صاحبکم
قتلاهم شهداء یعنی گویا می بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر
شوند و طلب دین حق از مردم کنند و مردم را بان دعوت نمایند پس
چون این را ببینند شمشیرهای خود را بر گردنها بگذارند و جهاد کنند
پس مردم بدین حق درآیند پس ایشان باین راضی نشوند تا آنکه
بر ایشان پادشاه و والی شوند و پادشاهی در میان ایشان نماند و بکسی
ندهند مگر بصاحب شما یعنی صاحب الزمان ع و هر که با ایشان کشته
میشود در جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد و مترجم گوید
که بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین
حق را طلب نمود و مردم را بدین حق دعوت کرد و پادشاهی
یافت بغیر از سلسله علیه صفویه خلد الله ملکه نبود و درین حدیث
شریف جمیع شیعیان خصوص انصار و اعوان این دولت
ابد توامان را بشارتی است که بر عاقل پوشیده نیست

حدیث دوم باز شیخ نعمانی در کتاب مذکور بسند معتبر از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع روایت کرده است که آنحضرت
فرمودند که روزی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع خبر میدادند
از وقایعی که بعد از آن حضرت بظهور آید تا ظاهر شدن قائم آل
محمد ص پس حضرت سید الشهداء حسین بن علی ع فرمودند که یا امیر
المؤمنین چه وقت حق سبحانه وتعالی زمین را از ظالمان
پاک خواهد کرد حضرت فرمود که خدا تعالی زمین را از لوث
کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام بسیار بر زمین ریخته نشود
بعد از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس علیهم اللعنة
بتفصیل بیان فرمود در حدیث طولانی که راوی اختصار
کرده است پس فرمود که اذا قام القائم بخراسان وغلب علی
ارض کوفان والملتان وجاز جزیرة بنی کاوان وقام
منا قائم بجیلان واجابته الابرار والدیلم وظهرت
لولدی رایات الترک متفرقات فی الاقطار والحرمات
وکانوا بین هنات اذا خربت البصرة وقام امیر الامرة

یحکی

یحکی حکایة طویلة ثم قال اذا جهزت الالوف وصفت
الصفوف وقتل الکبش الخروف هناک یقوم الآخر ویثور
الثائر ویهلک الکافر ثم یقوم القائم المأمول والامام
المجهول له الشرف والفضل وهو من ولدک یا حسین
لا ابن مثله یظهر بین الرکنین فی دریسین یظهر علی
الثقلین ولا یترک فی الارض الادنین طوبی لمن ادرک
زمانه ولحق اوانه وشهد ایامه یعنی هرگاه خروج کند پادشاهی
از خراسان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان و بگذرد بر جزیره بنی
کاوان که در حوالی بصره است و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان
و او را یاری کنند و یاری نمایند اهل ابهر که در حوالی استراباد است
و دیلم که در قزوین و حوالی آنست و ظاهر شود از برای فرزندم
علمهای ترکان و متفرق شوند در اطراف عالم و در مکانهای شریف
و جنگها و فتنهای عظیم ایشان را رو دهد در وقتی که جنگ کنند
در بصره و برخیزد پادشاه پادشاهان پس حکایت طولانی فرمودند
که راوی از میان انداخته پس فرمودند آنگاه که تهیه کرده شود
چندین هزار لشکر و برکشیده شود صفها و بکشد قوچ فرزند حسین

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

درهنگامی که دیگری پادشاه شود و طلب خون او کشته بکنند و کافرانرا
هلاک گردانند پس بعد از زمانی قائم آل محمد صلعم که عالمیان جمله در
آرزو بیند ظاهر شود امامی که مردم قدرش نه دانند پایه بمکانش
برزند او راست شرف و فضیلت بر عالمیان و او از فرزندان
ست ای حسین وصف او نمیتوان کرد مثل او کجا بهم میرسد ظاهر شود
درمیان رکن کعبه با جماعتی اندک و بر جن و انس غالب گردد و
مردم دون بعض کافران و ظالمان را از زمین براندازد خوشا
حال کسی که زمان او را دریابد و بروزگار دولت او برسد و در
خدمتش حاضر گردد مترجم گوید که ظاهر است که خروج کننده خراسان
اشاره است بامرای ترکستان مثل چنگیزخان و هلاکوخان
و خروج کننده در گیلان اشاره است بشاه دین پناه رضوان
مکان شاه اسمعیل حشره الله مع الائمة الطاهرین لهذا حضرت
فرموده اند که از ماست و او سه فرزند یاد کرده و از میان خسروان
روزگار باین نسبت عالیمقدار ممتاز و سرافرازند و پادشاه
و پادشاهان مراد همان خسرو خلد آشیانست یا دیگری از پادشاهان
عظام اولاد کرام او و چون راوی بسیاری از حدیث را انداخته
بخصوص حاکم نمیتوان کرد و کشتن قوچ فرزند خود بگمان این فقیر

اشاره

اشاره است بشاهزاده عالی تبار صفی میرزا نورالله مضجعه و پادشاه دیگر که
طلب خون او نماید اشاره است بسلطنت سلطان علیین آشیان
شاه صفی افاض الله علیه شآبیب الغفران و چون حدیث
اختصار کرده اند بعضی از وقایع بعید افتاده است اما بشارت
بتعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان ع و اتصال این دولت
دین پرور بدولت امام البشر از آخر حدیث ظاهر است حدیث سیم
حدیث شیخ محمد بن مسعود عیاشی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود
روایت کرده است از ابی لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر ع بعد
از آنکه مدت ملک و شقاوت اساس بنی عباس را بیان فرمود
گفت یا ابا لبید ان فی حروف القرآن المقطعة لعلما جما ان الله
تعالی قد انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد ص حتی ظهر نوره و
ثبتت کلمته و ولد یوم ولد وقد مضی من الالف السابع
مائة سنة وثلث سنین ثم قال وتبیانه فی کتاب الله فی الحروف
المقطعة اذا عددتها من غیر تکرار و لیس من حروف مقطعة
حرف ینقضی الا وقیام قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم
قال الالف واحد واللام ثلثون والمیم اربعون والصاد تسعون

نذلك مائة واحد وستون ثم كان بدو خروج الحسين بن
علي ع الم الله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس
ويقوم قائمنا عند انقضائها بالمرا فافهم ذلك واكتمه
يعني بتحقيق كه در حروف مقطعه كه در قرآنست علم بسيارست بدرستي
كه الله تعالى فرو فرستاد الم ذلك الكتاب را پس حضرت محمد صلعم اظهار
پيغمبري خود نمود تا آنكه نور حقيت او هويدا شد و كلمه حق اسلام او ثابت و محكم
شد و در روزي كه متولد شد از هزار هفتم از خلق بني آدم صد و سه سال
گذشته بود پس گفت كه بيان اين در كتاب خداست در حرفهاي مقطعه
اول سورها هرگاه بشماري بي تكرار و هيچ حرفي از حروف مقطعه نيست
مگر آنكه نزد منتهي شدن آن يكي از بني هاشم خروج ميكند پس فرمود كه
الف يكيست و لام سي است و ميم چهل و صاد نود است پس صد و شصت
و يك ميشود پس بدو خروج امام حسين ع در الم الله پس چون مدتش تمام
شد خروج كرد اول پادشاهان بني عباس نزد المص و خروج ميكند
قائم اهل بيت ع نزد منقضي شدن اين حروف با لرا پس بفهم و نگاهدار
و پنهان دار مترجم گويد كه از جمله احاديث مشكله است و بچندين
وجه اشكال دارد تا حال نشنيده ام كه كسي حل اين حديث كرده
باشد و اين حقير را وجهي چند بخاطر قاصر رسيده است كه در كتاب

بحار

بحار الانوار ذكر كرده ام و يك وجهش را در اين رساله ذكر ميكنيم اول بايد
دانست كه حساب ابجد چنانچه از كتاب معتبر حساب معلوم ميشود
بچندين وجه در زمان سابق مقرر بوده و بناي اين حديث بر حساب
ابجد اهل مغربست كه سابقا در ميان عرب شايع بوده است و ابجد
ايشان چنين است صعفض قرشت ثخذ ظغش يعني صاد را
شصت ميگيرند و ضاد را نود و ظا را هشتصد و غين را نهصد و شين را
هزار ميگيرند و در باقي حروف با مشهور موافقند پس بدانكه اول تاريخ
ولادت حضرت رسالت پناه صلعم از جميع فواتح بيرون آورند بعد
با آنكه مكررها را بيندازند يعني از الم و الر و حم و غير اينها كه مكرر
واقع شده است يكي را حساب كني و حروف ملفوظ را با زبر و بينات
حساب كنند مثل آنكه الف را سه حرف بگيرد و لام را سه و همچنين
پس الف لام ميم الف لام ميم الف لام ميم صاد الف لام ميم را الف
لام ميم را كاف ها يا عين صاد طا ها طا سين ميم طا سين يا سين صاد
حا ميم حا ميم عين سين قاف قاف نون حرفهاي ايشان را كه
بشماري صد و سه ميشود و از خلق حضرت آدم تا ولادت شريف
حضرت سيد البشر موافق اين حديث معتبر شش هزار و صد و سه
سال گذشته بود و عدد اين حروف نيز صد و سه است چنانچه

دانستی پس فرمود که الم که در اول سوره بقره است اشاره است به
بعثت حضرت سید المرسلین ص و چون حضرت فرمود که نزد انقضای
هر یک از فواتح سوره خروج یکی از بنی هاشم میشود و اول دولت
بنی هاشم از حضرت عبد المطلب بود پس اول ظهور دولت عبد
المطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیاء علیه و آله الصلوة و الثناء
نزدیک بهفتاد و یکست که عدد الم است بحساب ابجد و بحسب
ترتیب قرآن بعد الم البقره الم آل عمرانست و ان اشاره
بخروج حضرت امام حسین ع زیرا که از ابتدای رواج امر رسالت
تا خروج ان حضرت قریب بهفتاد و یک بود و دیگر بحسب ترتیب سوره
قرآنی المص است و ان اشاره است بخروج بنی عباس که باز از
بنی هاشم بودند هر چند خروج شان بباطل بود بحساب ابجد مغاربه
صد و سی و یک هجری دارد از اول البعثت تا ابتدای ظهور دولت
ایشان صد و سی و یک بود هر چند تا بیعت ایشان بیشتر بود احتمال
دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد پس با بیعت
ایشان نیز موافق می آید و توضیح این که بنای حساب المص بر
ابجد مغاربه است در ضمن حدیث که در بحار الانوار از معانی الاخبار

نقل

نقل شده است حاصل میشود و اما آنکه قیام قائم آل محمد ع نیز از آیات
فقیر را چنان بخاطر میرسد که مراد این باشد که پنج الرا که در قرآنست
همه را حساب باید کرد بقرینه آنکه در الم که یکی مراد بود جزو آیه
بود را ضم فرمود در هر دو موضع و در الرا چون مراد همه بود بیان نفرمود
و مجموع هزار صد و پنجاه و پنج میشود که تقریبا از حالت تحریر این
رساله که سنه هزار و هفتاد و هشت از هجرتست شصت و پنج
مانده چون مبدء ان تواریخ از اوایل بعثت بود امید که حق تعالی
درین زودی دیده جمیع مؤمنان را بغبار موکب همیون آنحضرت
منور گرداند بمحمد و آله الطاهرین **حدیث چهارم** دو شیخ بزرگوار
شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتب غیبت
بسند معتبر روایت کرده اند از بشیر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان
ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن
عسکری ع و همسایه ایشان بود در سر من رای گفت که روزی
کافور خادم حضرت امام علی نقی ع بنزد من آمد و مرا طلب نمود
چون بخدمت ان حضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان
انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما

بعد است از زمان حضرت رسول صلعم تا حال و پیوسته محل اعتماد
ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی
که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا برازهای
پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه نوشتند
بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه
زردی بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود فرمود
بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز
بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از
کنیزان در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان
امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر آن
جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروش که عمر بن
یزید نام دارد در تمام روز تا هنگام که از برای مشتریان ظاهر
سازد کنیزی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف
او را بیان فرمود و دو جامه حریر کهنه پوشیده است و اباو امتناع
خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن
بر آن و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود

بس

پس بدانکه بزبان رومی میگوید که وای پرده عفتم دریده شد پس یکی
از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز
که عفت او مرا در خریدن راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربیه
به آن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان ع ظاهر شوی و پادشاهی
او را بیابی که من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن در قیمت
من پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که بهیچ
مشتری راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن
کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی البته مشتری بهم میرسد که دل من باو
میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در آن وقت
تو برو نزد صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف
و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن
نامه کرم و سخاوت و وفا داری و بزرگی خود را وصف کرده است این
نامه را به آن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب نامه راضی شود من وکیلم
از جانب آن بزرگ که این کنیز را بخرم بشیر بن سلیمان گفت که
آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم
پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمر بن یزید که مرا

بصاحب این نامه بفروشی و سوگندهای غلیظ خورد که اگر مرا باو
نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی
بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت بمن داده بود
پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز چندان شاد شد که شرح نتوان
کرد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه
امام ع را بیرون آورد و می بوسید و بر دیدها میکشید پس من از روی
تعجب گفتم میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی کنیز گفت
که ای عاجز کم معرفت ببزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران خود
گوش بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال
خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه
رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت
عیسی ع ام ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا
بعقد فرزند برادر خود درآورد در هنگامی که سیزده ساله بودم
پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی ع از علمای نصاری
و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد
کس و از امرا و سرداران و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار

هزار

هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع
جواهر مرصع کرده بودند و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند
و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند پسر برادر خود را
بر بالای تخت فرستاد چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که
بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای
تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر پادشاه
از تخت در افتاد و بیهوش شد در آن حال رنگهای کشیشان
متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت
که پادشاها ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها
روی نمود که دلالت میکند بر آنکه دین مسیح بزودی زایل گردد
پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان
که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار
دهید و حاضر کنید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این
دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این
برادر نماید پس چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت
بردند همین که شروع بخواندن کردند همان حالت اول روی نمود

و نحوست این برادر در برابر نحوست آن برادر بدتر بود دستر این
کار سوندانشد که این از سعادت دیگریست نه از نحوست این برادر
پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک شد و بحرم سرا باز آمد و پردهٔ
خجالت در آویخت پس چون شب شد بخواب رفتم در خواب دیدم
که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند
و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان بلندی مینمود
و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت گذاشته بود پس حضرت
رسالت پناه صلعم با وصی و داماد خود علی بن ابیطالب ع و جمعی از
امامان و فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش
منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب باستقبال حضرت
خاتم انبیا صلعم شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت
در آویخت پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده ام
که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای فرزند سعادتمند خود
خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت
امام حسن عسکری ع فرزند آنکسی که تو نامه اش را بمن داده
پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف
دو جهانی بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلعم شمعون
گفت

گفت که کردم پس همگی بران منبر بر آمدند و حضرت رسول صلعم خطبه
انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری عقد بستند و فرزندان
حضرت رسالت پناه با حواریان گواه شدند پس چون از خواب
بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جدم نقل نکردم
و این گنج را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید
فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و سرمایهٔ
صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن
بر من حرام شد و هر روز چهره ام کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار
عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند
مگر که جدم برای معالجهٔ من حاضر کرد و از دوای درد من سؤال نمود
و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن
گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی در دنیا هست
که برای تو بعمل بیاورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود
بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندانند
رفع نمائی و بندها و زنجیرها از ایشان بگشائی و آزاد سازی

امید دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشد پس چون چنین
کرداند کی صحتی از خود ظاهر ساختم و اندکی طعامی تناول نمودم پس
خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت
پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالم
فرزند فاطمه زهراء ع بدیدن من آمده و حضرت مریم با هزار کنیز از
حوریان بهشتی در خدمت آن حضرت آمدند پس مریم بمن گفت که
این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری ع
پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت
امام حسن عسکری ع بمن جفا میکند و از دیدن من ابا میکند پس آن
خاتون فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک
میآوری در مذهب ترسایان و اینک خواهرم مریم دختر عمران
بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو میل داری که حق تعالی و حضرت
مسیح ع از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن بدیدن تو بیاید پس
بگو که اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمدا رسول الله
و ان علیا ولی الله پس چون باین کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت
فاطمه مرا بسینه خود چسبانید و دلداری نمود گفت اکنون منتظر آمدن

فرزندم

فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو
کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت
~~طالع گردید گفتم~~ میبردم چون شب آینده در آمد بخواب رفتم
خورشید جمال آن حضرت طالع گردید گفتم دوست من بعد از آنکه
دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا
چنین جفا داری فرمود که دیر آمدن نزد تو از این واسطه نبود
مگر آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو
خواهم بود تا آنزمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند
و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال
یکشب نگذشته که درد هجران مرا شربت وصال دوا نفرماید بشیر
بن سلیمان گفت چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر
داد حضرت امام حسن عسکری ع در شبی از شبها که در فلان روز جدت
لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود هم از عقب ایشان
خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز
بهیأتی که ترا نشناسد و از پی جد خود روانه شو و از فلان

راه بر وحیان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و مارا اسیر کردند
وآخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است
که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که غنیمت من بحصّه او افتادم
از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست
بشیر گفت این عجب است که از اهل فرنگی و زبان عربی میدانی ه
گفت از بسیاری محبتی که جدم بمن داشت میخواست که مرا بریاد
گرفتن آداب حسنه بدارد و زن مترجمی بود که زبان فرنگی و عربی
میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام میآمد و لغت عربی بمن
می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون
او را بسر من رآی بردم و بخدمت امام علی نقی ع رسانیدم حضرت
بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حضرت حق سبحانه بتو نمود عزت
دین اسلام را و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری
محمد ص و اهل بیت او را و گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند
رسول خدا چیزیرا که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم
ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی
بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت شرف

راميخواهم

رامیخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که
پادشاه مغرب و مشرق عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد
از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پرسید که این فرزند از که بهم خواهد
آمد فرمود از آنکسی که حضرت رسالت پناه ص ترا برای او خطبه کرد
پس از و پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که در آوردند گفت
بعقد فرزند تو امام حسن ع حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت
که مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته
که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که
برو و خواهرم حلیمه خاتون را طلب کن چون حلیمه داخل شد حضرت
فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حلیمه خاتون او را در بر گرفت
و نوازش بسیار کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا
او را بخانه خود ببر و واجبات و سنتها را باو بیاموز که زن حضرت
امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان گشت حدیث پنجم
مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه و شیخ
ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان
بسندهای معتبر روایت کرده اند از حلیمه خاتون که روزی امام
حسن عسکری ع بخانه من تشریف آورده نگاه تندی بنرجس خاتون

کردند پس عرض کردم که اگر شما را میل خواهش او هست بخدمت شما
بفرستم فرمود که ایعمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که درین زودی
حق سبحانه و تعالی از او فرزندی بیرون بیاورد که عالم را پر از عدالت
کنند بعد از انکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم پس بفرستم او را
بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب حلیمه گوید که
جامهای خود را پوشیده و بخانه برادرم امام علی نقی ع رفتم چون
سلام کردم و نشستم پی انکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز
ابتدا فرمود و گفت ای حلیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم
ای سیدمن از برای همین مطلب بخدمت تو آمدم که درین امر
رخصت بگیرم فرمود که خدا میخواست ترا در چنین ثوابی شریک
گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه
چنین امری گرداند حلیمه گفت که بزودی بخانه خود برگشتم
و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه حاضر ساختم
و بعد از چند روزی آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید
انور یعنی والد ماجد بردم و بعد از چندگاه آن افتاب مطلع امامت
در مغرب عالم بقا غروب نمود ماه برج خلافت امام حسن عسکری ع

بامامت

بامامت جانشین او گردید و پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت
آن امام الله میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای
خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم تو ئی
خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من
بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده
خود مینهم چون حضرت امام ع این سخن از من شنید گفت خدا
ترا جزای نیکو دهد ایعمه پس در خدمت آن حضرت نشستم تا غروب
افتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامهای مرا تا بردم حضرت
فرمود که ایعمه امشب نزد ما باش که درین شب متولد میشود فرزندی
که خدا تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد
از انکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد ای سیدمن
و من در نرجس هیچ اثر حملی نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه
از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه
اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم کرد و فرمود چون صبح
میشود اثر حمل او ظاهر خواهد گشت مثل او مثل مادر موسی است
که هنگام ولادت هیچ تغییری ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع
نشد زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت

موسی ع و حال این فرزند نیز درین امر شبیه است بحال موسی و در روایت
دیگر اینست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم
نمیباشد بلکه در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمیاییم بلکه از ران
مادران فرود میاییم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و کثافت
و نجاست را از ما دور کرده اند حلیمه گفت که بنزد نرجس رفتم
و این احوال را با او گفتم گفت ایخاتون هیچ اثری در خود نمیبینم
پس شب در انجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در
هر ساعت از و خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت
حیرتم زیاده میشد و درین شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد
برخواستم و نماز شب را ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس
از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد چون نظر
کردم صبح کاذب طلوع کرده بود نزدیک بود که در دلم شکی پدید
آید از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام از حجره خود
صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است درین حال
در نرجس اضطرابی مشاهده کردم او را در بر گرفتم و نام الهی
بر و خواندم حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه بر و بخوان
پس از و پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم

فرمود

فرمود پس من شروع کردم بخواندن سوره انا انزلناه شنیدم که
آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام
کرد من ترسیدم حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی
که حق تعالی خوردان ما را گویا کردانید و ما را در بزرگی حجت خود
ساخته در زمین پس چون کلام حضرت تمام شد نرجس از دیده
من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل کردیده پس دویدم
بسوی حضرت امام حسن ع فریاد کنان حضرت فرمود ایعمه برگرد که
او را بجای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس
نوری مشاهده کردم که دیده ام خیره کرد و حضرت صاحب الامر ع
را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بآسمان
بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول
الله و ان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امامان را شمرد
تا بخودش رسید پس فرمود اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری
و ثبت وطاتی و املاء الارض بی عدلا و قسطا یعنی خداوندا
وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام

کن واستیلا وانتقام مرا از دشمنان ثابت کردان و پرکن زمین
را بسبب من از عدل و داد و در روایت دیکر چنانست که چون حضرت
صاحب الزّمان ع متولد شد نوری از وساطع کردید و بآفاق آسمانها
پهن شد و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر میآمدند و بالهای خود
را بر سر و رو و بدن آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند پس حضرت
امام حسن مرا آواز داد که ایعمه فرزند مرا در بر کیر و بسوی من بیاور
پس چون بر کرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاکیزه یافتم
و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحقّ و زهق الباطل
انّ الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد
و محو کردید بدرستی که باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقا ندارد
حلیمه کفت که چون آن فرزند سعادتمند را نزد پدر بزرگوارش
بردم همین که نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را
کرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و در دهان
و هر دو کوشش زبان کردانید و بر دست چپ او را نشانید
و دست مطهّر بر سر آن سرور مالید و فرمود ای فرزند سخن بکو تقدّست

الّا

آلهی پس حضرت صاحب ع استعاذه فرمود و کفت بسم الله الرحمن
الرحیم و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض
و نجعلهم ائمّة و نجعلهم الوارثین و نمکّن لهم فی الارض
و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون
و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شان آن حضرت
و آباء کرام او نازل شده است و ترجمه لفظش ظاهر اینست که میخواهیم
منّت کذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف
کردانیده اند و بکردانیم ایشان را پیشوایان دین و بکردانیم ایشان
را وارثان زمین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم
بفرعون و هامان یعنی ابا بکر و عمر و لشکرهای ایشان از آن امامان
آنچه را حذر میکردند برکشتیم بترجمه حدیث پس حضرت صاحب ع
بر حضرت رسالت ص و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان صلوات
و سلام فرستاد تا پدر بزرکوار خود پس در آن حال مرغان بسیار
بنزدیک سر مبارک آن حضرت پیدا شدند پس بیکی از آن مرغان
صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز
یکمرتبه بنزد ما بیاور مرغ آنحضرت کرفته و بآسمان پرواز کرد و سایر

مرغان از عقب او پرواز کردند پس حضرت امام حسن ع فرمود که سپردم
ترا بآنکسی که مادر موسی باو سپرد موسی ع پس نرجس خاتون گریان
شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد
و بزودی بسوی تو بر میگردانند چنانچه حضرت موسی ع بمادرش رد
کردند چنانچه حق تعالی فرموده است پس برگردانیدیم موسی ع بسوی
مادرش تا دیده مادرش باو روشن گشت و حلیمه خاتون پرسید که
این چه مرغ بود که صاحب ع را باو سپرد فرمود که این مرغ روح
القدس است که موکلست بائمه ع ایشان را موفق میگرداند و از
جانب خدا و از خطا نگاه میدارد ایشان را و بعلم زینت میدهد حلیمه
گفت چون چهل روز گذشت بخدمت آن حضرت رفتم دیدم طفلی
در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است آنحضرت
تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام
باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند
یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و عبادت
پروردگار مینمایند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند
و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حلیمه گفت که هر چهل

روز

روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن ع تا آنکه چند روزی
قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل
مشاهده کردم و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد
کیست که مرا میفرمایی نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است
و خلیفه منست بعد از من و باین زودی من از میان شما میروم باید
سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمایی پس بعد از چند روز
حضرت امام حسن عسکری ع بعالم قدس ارتحال نمود و من حضرت
صاحب ع را صبح و شام ملازمت میکنم و هرچه سؤال میکنم جواب
میدهد و گاه هست که سؤالی میخواهم بکنم هنوز سؤال نکرده جواب
میفرماید و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حلیمه گفت که
بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب ع مشتاق لقای
آن حضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن ع و پرسیدم که مولای
من کجاست فرمود که سپردم او را بآنکسی که از ما و تو باو احق و اولی
بود چون روز هفتم شود بیا نزد چون روز هفتم گهواره دیدم بر سر
گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی
من خندید و تبسم فرمود پس حضرت او را آواز دادند که فرزند مرا بیاور
چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود
که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب شهادتین فرمود و صلوات

بحضرت رسالت پناه صم و سایر ائمه فرستاد و بسم الله گفت و آیه
گذشته بو تلاوت نمود پس حضرت امام حسن ع فرمود که بخوان ای
فرزند انچه حق تعالی بر پیغمبرانش فرستاده پس ابتدا کرد و صحف آدم را
بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و هود و کتاب
صالح و صحف ابراهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی ع
و قرآن جدم محمد صم همه را خواند پس قصهای پیغمبران را یاد کرد
پس حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که چون حق تعالی مهدی این
امت را بمن عطا فرمود دو ملک را فرستاد که او را ببرا پردهای عرش
رحمانی بردند پس حق تعالی با او خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده
من که ترا خلق کردم برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت
خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات
مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو
عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگانرا
میامرزم و بمخالفت تو ایشانرا عذاب میکنم ای دو ملک بر
گردانید او را بسوی پدرش و از جانب ما او را سلام برسانید
و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت منست و برا از شر دشمنان
محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را و اشکار

وباطل

١٢

وباطل را بادسرنگون سازم و از نسیم حاکم امام حسن ع منقولست
که در ساعتی که حضرت صاحب الامر متولد شد عطسه کرد و فرمود
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین
پس فرمود که ظالمان گمان میکنند که حجت الهی را باطل و ضایع
توانند کرد وقتی که رخصت فرماید حق تعالی ما را در سخن گفتن
هرآینه شکها برطرف شود و چون یکشب از ولادت آنحضرت ع
گذشت من در خدمت او عطسه کردم و فرمود که یرحمک الله من
خوشحال شدم پس فرمود که ترا در عطسه بشارتی دادهیم دهم گفتم
بلی فرمود که امانست تا سه روز حدیث ششم شیخ صدوق محمد بن
بابویه وغیره از اکابر محدثین رضوان الله علیهم بسند معتبر از سعد بن
عبدالله روایت کرده اند که او گفت روزی مبتلا شدم بمباحثه
بدترین نواصب و بعد از مناظرات بسیار گفت وای بر تو و اصحاب
تو شما گروه روافض مهاجران و انصار را طعن میکنید و انکار
حجیت پیغمبر نسبت بایشان مینمائید اینک ابوبکر بسبب زود
مسلمان شدن از همه اصحاب بهتر بود و از آنکه پیغمبر او را دوست
میداشت در شب غار او را با خود برد چون که میدانست که

بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد
از و معطل شود حضرت علی بن ابی طالب ع بر جای خود خوابانید برای
آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد و من از این
سخن جوابها گفتم ساکت نشد پس گفت که گروه روافض میگویند
که ابابکر و عمر منافق بودند و حکایت شب عقبه و دبّه‌ها انداختن
را دلیل خود میآورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت
بود یا از روی اکراه با خود فکر کردم که اگر گویم که از طوع و رغبت
بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد و اگر گویم که از اکراه
و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت
که مردم مجبور شوند از جواب او ساکت شدم روز دیگر برگشتم و طوماری
نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سؤال از مسائل مشکله و این دو مسئله
را درج کردم که بخدمت حضرت امام حسن ع بفرستم با احمد بن اسحق
که وکیل آنحضرت بود در قم چون او را طلب کردم گفتند متوجه
سرمن رای شده من از عقب او روان شدم چون باو رسیدم
و حقیقت حال را گفتم گفت خود با من بیا و از حضرت سؤال
کن من با او رفیق شدم تا بدر دولتسرای حضرت رسیدیم و رخصت

طلبیدیم

طلبیدیم رخصت فرمود داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود همیانی
داشت که میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت
کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را شیعیان مهر زده بخدمت
فرستاده بودند چون نظر بر روی مبارک آنحضرت انداختیم
روی آنحضرت از ماه شب چهارده در حسن و صفا و نور و ضیا
و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن
و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آن حضرت اناری از طلا بود
که بجواهر گرانبها و نگینها مرصع کرده بودند یکی از بزرگان بصره
برای آن حضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود که کتابت
میفرمود و آن طفل مانع میشد آن انار را میانداختند که طفل
متوجه آن میشد و خود کتابت میفرمود پس احمد همیان خود را
گشود و نزد آن حضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها
هدایا و تحف شیعیان تست بکش و متصرف شو حضرت صاحب ع
فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را که
از جمیع گناهان پاکست دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیه‌های

بجنس ده باطل پس حضرت فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه درین
همیانست تا مال حلال و حرام سوا از هم جدا کنیم احمد بن اسحق یک
کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب فرمود که این از فلانست که
در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی درین کیسه است
چهل و پنج دینارش قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده
بود و فروخته و چهارده دینارش قیمت هفت جامه است که
فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن
فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز درین میانه حرامست
تا بیرون کنند فرمود که درین میان یک اشرفی هست بسکه ری
که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش بران نقش است و نصف
نقش محو شده است و یک دینار دیگر مقراض شده است و ناقص
است که یکدانگ و نیم است و حرام درین کیسه همین دو
دینار است و وجه حرامیش آنست که صاحب این کیسه در
فلان سال و فلان ماه اوسو نزد جولایه که از همسایگانش
بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود مدتی بران بگذشت دزدی آنرا

ربود آن مرد جولاه گفت که ریسمان را دزد برده تصدیقش نکرد تاوان
آنرا گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود بهمان وزن
باو داد که اوسو بافته و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه
است و حرامست و چون احمد کیسه سو گشود دو دینار بهمان
علامت که حضرت فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم
نمود صره دیگر بیرون آورد صاحب فرمود که این مال فلانست
که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی درین صره است
و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسیدیم که چرا فرمود که این اشرفیها
قیمت گندمی است که میان صاحب و برزگرش مشترک بود
و حصه خود سو زیاده از کیل کرده گرفت و مال آنها درین میانست
حضرت امام ع فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت
که این کیسها بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند
که ما نمیخواهیم و اینها حرامست بعد از آن فرمود که جامه که پیرزن
برای ما فرستاده است بیاور احمد گفت که آنرا در میان خورجینی
پنهان کرده بودم فراموش کردم و برخاست که بیاورد پس امام

حضرت بجانب من التفات نمودند که ای سعد بچه مطلب آمده گفتم شوق
ملازمت تو مرا آورده است فرمود که مسائل که داشتی چه شد گفتم
حاضر است فرمود که از نور چشم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت
صاحب الامر فرمود گفتم ای مولای من روایت بما رسیده است
که حضرت پیغمبر صلعم طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیر
المؤمنین ع گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت امیر رسولی
فرستاد بنزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی
بآن غش و فریبی که از تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت
و ضلالت بهلاکت انداختی اگر دست ازین عمل بر میداری
فبها و الا ترا طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات
آن حضرت بآن مفوض بود حضرت صاحب ع فرمود که حق سبحانه
و تعالی شان زنان پیغمبر صلعم را عظیم گردانیده است و ایشان
را بشرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود حضرت رسول
بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که این شرف برای ایشان
باقیست تا مطیع خدا باشند و هرکدام از ایشان که بعد از من

معصیت

معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو و از این
شرف بینداز بعد از آن پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از
تفسیر این آیه که خداوند عالم بحضرت موسی ع میفرماید که فاخلع
نعلیک انک بالواد المقدس طوی که ترجمه ظاهر لفظش
اینست که بکن نعلین خود را بدرستی که تو در وادی پاکیزه که
طوی نام دارد بدرستی که باتفاق علما است که نعلین آنحضرت
از پوست مرده بود لهذا خدا امر فرمود که بکنند حضرت فرمود که
هر که این سخن را میگوید بر موسی افترا بسته است و او را بمرتبه
نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی ازین نیست که نماز موسی ع
در آن نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن در آن
بقعه جایز خواهد بود هرچند آن مکان مقدس و مطهر باشد و اگر
بود اگر نماز در آن جایز نبود پس موسی حلال و حرام را نمیدانست
و جاهل بود بچیزی که در آن نماز نمیتوان کرد و این قول کفر است
گفتم پس شما مطلب آن را بفرمایید فرمود که موسی در وادی مقدس
قرب بود گفت خداوندا من محبت خود را برای تو خالص گردانیدم
و دل خود را از غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند هنوز نه

در دلش بجا آمده بود برای ایشان آتش ببرد حق تعالی فرمود که اهل محبتش را
از دل بدر کن اگر محبت تو برای ما خالص است و دل تو از خیال
دیگران مطهر است و در وادی مقدس ما ثابت قدمی پس نعلین
کنایه از این محبتها است چنانچه بعضی مؤید این نقل را کرده اند
که در عالم خواب که چیزها و تمثالها بنظر میآید کفش مثال زنست
و کسی که خواب بیند که کفش او را دزد برد زنش میمیرد یا از دو دور
میشود سعد گفت که دیگر پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود که این
حروف از اخبار غیب است که خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از آن
بحضرت رسول ص اعلام فرموده است و سببش این بود که حضرت زکریا
از خدا طلب کرد که اسماء مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید که در شدایه
پناه بانها برد جبرئیل آمد و اسماء ایشانرا تعلیم آنحضرت نمود پس
چون زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن را یاد میکرد غم او برطرف
میشد و چون نام مبارک حضرت امام حسین ع را یاد میکرد گریه او
مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که بار الها
هر وقت که نام آن چهار بزرگوار را میبرم غم و الم از من زایل میشود
و سرور میکردم و نام آن عالیمقدار را که ذکر میکنم غم من زیاده میشود و مرا

از گریه

از گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت
آن جناب را بزکریا وحی فرمود و گفت کهیعص پس کاف اشاره
بنام کربلا است و ها بهلاکت عترت طاهره است و یا اشاره
بیزید است که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی
ایشانست در صحرای کربلا و صاد صبر ایشانست چون زکریا
این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد
و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری
شد و مرثیه بر مصیبت آنحضرت میخواند و گفت الهی آیا دل
بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد
آیا بلای چنین مصیبتی را بساحت عزت او راه خواهی داد آیا
بعلی و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید بعد از این
سخنان میگفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده
من باو روشن شود و چون چنین فرزندی کرامت فرمایی
دل مرا فریفته محبت او گردان پس چنین کن که دل من در
مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل حبیب تو محمد ص برای
فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا یحیی را کرامت فرمود و مانند

حضرت امام حسین ع بشهادت فایز گردید و حضرت یحیی ع شش ماه
در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین ع نیز شش ماه در شکم بود پس
عرض کردم که بفرما که دلیل چیست برای که امت برای خود امام
اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح
احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد
گفتم البته که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چه میدانند که
باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند گاه
باشد که گمان کنند که مصلحت و آخر مفسد ظاهر شود و از همین
علت است که مردم نمیتوانند برای خود امام تعیین نمایند پس
فرمود که بجهة تایید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که
عقل تو آن را قبول کند بگو که پیغمبرانی که خدا بخلق فرستاده است
و ایشان را از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان نازل ساخته
و ایشان را مؤید بوحی و عصمت گردانیده و علمهای هدایت ایشانند
و اختیار جمیع امت را از ایشان بهتر میدانند و موسی و عیسی ع
از جملهٔ ایشانند آیا جایز است که با وفور عقل و کمال علم ایشان
یک کسی را از میان امت اختیار کنند بگویه و عقل خود برگزیده

ایشان

ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مؤمن است
گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از
اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد
که با خود بطور ببرد که همه را مؤمن میدانست و مخلص و معتقد
میشمرد ایشان را و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند
چنانچه خدا احوال ایشان را بیان فرموده پس هرگاه برگزیده
خدا کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح امت است و افسد
امت ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام
الناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند و مهاجر و انصار که
بر سرایر مردم اطلاع ندارند پس میباید امام از جانب کسی
منصوب شود که عالم بضمایر و خفیات امور است بعد از آن ع
باعجاز فرمود که ای سعد خصم تو میگفت که حضرت رسول ص
ابابکر را برای شفقت بغار برد چونکه میدانست که او خلیفه
امت میباشد اگر کشته شود چرا در جواب نگفتی که شما روایت
کرده اید که پیغمبر ص فرمود که خلافت بعد از من سی سال

خواهد بود و این سی سال ص بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اید پس
بکدام فایده شما این چهار خلیفه یکی اند پس اگر این معنی باعث
بردن بغار بود بایست که همه را با خود ببرد و بنا بران که تو
میگوئی ان حضرت در باب ان سه خلیفه دیگر تقصیر کرده و شفقت
را برایشان ترک کرده و حق ایشانرا سبک شمرده و انچه ان
خصم تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر بطوع بود یا بکراهیت
چرا نگفتی که طوعا بود اما از برای طمع دنیا زیرا که ایشان
با کفرهٔ یهود مخلوط بودند و ایشان از روی توریة و کتابهای
خود احوال محمد ص برایشان میخواندند و میگفتند او بر عرب
مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از بابت
پادشاهی بخت نصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری خواهد کرد و از
کفر و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوی خواهد کرد
چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان از روی گفتهٔ
یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع انکه شاید ولایتی
یا حکومتی حضرت بایشان بدهد و در باطن کافر بودند و
چون در آخر مایوس شدند با منافقان بر بالای عقبه رفتند

ودهانها

ودهانرا بستند که کسی ایشانرا نشناسد و دبها میانداختند که شتر
حضرت ص رم بدهند و حضرت را هلاک کنند پس جناب اقدس
الهی جبرئیل ص فرستاد و پیغمبر خود ص از شر ایشان حفظ کرد
و ضرر نتوانستند رسانید و حال ایشان مثل طلحه و زبیر بود
که با حضرت امیرالمؤمنین ع از برای طمع حکومت ری بظاهر
بیعت کردند که حضرت بهر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد
چون مایوس شدند بیعت ص شکستند و خروج کردند و جزای
عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن تمام
شد حضرت امام حسن ع برای نماز برخواستند و حضرت صاحب ع
با ایشان برخواست و من برگشتم احمد بن اسحق را در راه دیدم
که گریان میآمد گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست گفت
انجامه که حضرت فرمود پیدا نیست گفتم باکی نیست برو بحضرت
عرض کن پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد
میفرستاد گفت همان جامه را دیدم که در زیر پای حضرت افتاده
و بر رویش نماز میکرد سعد گفت حمد الهی کردیم و چند روز که در
انجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب ع

را نزد حضرت ملازمت میکردم پس چون روز وداع من و احمد
با مردم از اهل قم بخدمت آن حضرت رفتیم احمد در خدمت
ایستاد و گفت یا ابن رسول الله رفتن نزدیک شده و مفارقت تو
بسیار دشوار است از خدای تعالی سؤال میکنم که صلوات فرستد بر
جدت مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت سیدة النساء و بر بهترین جوانان
اهل بهشت و بر ائمه طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستد و بر
فرزندت و از خدا طلب مینمایم که شان ترا رفیع گرداند و دشمن
ترا منکوب گرداند و این آخر دیدن ما نباشد جمال ترا چون این
بگفت حضرت گریست که قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت
و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که درین برگشتن
بجوار رحمت الهی خواهی رفت چون این را شنید بیهوش شد
و چون بهوش آمد گفت از تو سؤال میکنم بخدا و بحرمت جدت که
مرا مشرف سازی بجامه که کفن خود کنم حضرت دست بزیر
بساط کردند و سیزده درهم بدر آوردند که این را بگیر و از
غیر این زر خرج خود مکن و کفنی که خواستی بتو خواهد رسید و مزد
نیکوکاران را خدا ضایع نمیکند سعد گفت چون برگشتیم ده
فرسخی منزل حلوان رسید احمد تب کرد و بیماری صعب او را عارض
شد

شد که از خود مایوس شد چون بحلوان رسیدیم در کاروان سرایی فرود
آمدیم احمد شخصی از اهل قم را که در حلوان می بود طلبید و بعد
از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید ما هر یک بجای خود
برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودیم کافور خادم حضرت امام
حسن ع را دیدیم که میگوید خدا شما را صبر نیکو دهد در مصیبت
احمد بن اسحق و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند از
غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او از
همه شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما این بگفت و از نظر غایب
شد پس برخاستیم با گریه و نوحه و زاری بسر او رفتیم و دفن کردیم رحمة الله علیه
حدیث هفتم محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه روایت کرده است از
ابو الادیان که گفت من خدمت امام حسن عسکری ع میکردم نامهای
آن حضرت ع را بشهرها میبردم پس روزی در کوفتی که در آن کوفت
بعالم بقا ارتحال فرمود بخدمت آن جناب رفتم نامه چند نوشته
بود بمداین و فرمود که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی
شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت
غسل میدهند ابو الادیان گفت که ای سید هرگاه این واقعه
هایله رو دهد مرا بفرما که امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب

نامهای مرا از تو طلب کند او امامست بعد از من گفتم علامتی دیگر
بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین منست گفتم دیگر بفرما
فرمود که هر که بگوید در همیان چه چیز است او امام شماست پس
مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون
آمدم و نامهارا باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفتم و برگشتم چنانچه
فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای شیون
و نوحه از منزل منوّر آن امام مطهر بلند شده بود چون بدر خانه
آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان
بر گرد او بر آمده اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت
میگویند من در خاطر خود گفتم که مگر این امامت نوع دیگر شده
این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را می
شناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت
پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من
نکرد و درین حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد
که ای سید برادرت را کفن کردند بیا و بر او نماز کن جعفر برخواست
و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که
حضرت امام حسن ع را کفن کرده اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر

اطهر

اطهر خود نماز کند چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده
موی گشاده دندان مانند ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید
و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس
جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر
بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت ع در پهلوی حضرت امام علی نقی ع
دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که ای بصری بده جواب نامها
که با تست من نامهارا تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که این دو نشان
از آنها که حضرت امام حسن ع فرموده بود ظاهر شد و یک علامت دیگر
مانده است پس بیرون آمدم شخصی بجعفر گفت برای آنکه حجت
برو تمام کند که او امام نیست گفت که بود این طفل جعفر گفت والله
من هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم درین حال جماعتی از اهل قم
آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن ع چون دانستند که
وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره
کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند
و گفتند که با ما نامه و مالی هست بگو که نامها از چه جماعتند و مالها
چه مقدار است تا تسلیم نماییم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم

غیب میخواهند درالحال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب ع
وگفت با شما نامهٔ فلان شخص و فلانست و همیانی هست که در آن
اشرفیست و در آن میان ده اشرفی هست که طلای آن روکش کرده اند آن
جماعت نامهها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است
که این نامهها و مالها را بگیری او امام زمانست و مراد حضرت امام
حسن ع همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد خلیفهٔ جور
ازمان بود این وقایع را نقل کرد معتمد خلیفه خدمتکاران خود را
فرستاد که صیقل کنیز امام حسن ع را گرفتند که او را بما نشان دهد او انکار
کرد و از برای دفع مظنهٔ ایشان گفت حملی دارم من از آن حضرت
باین سبب او را بابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند
متولد شود بکشند بناگاه عبد الله بن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج
در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیزک از خانهٔ
قاضی بخانهٔ خود بازگشت و شیخ طوسی ره بروایت دیگر از رشیق
روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد مرا با دو نفر طلب نمود
و امر کرد که هر یک دو اسب با خود ببریم و سوار شویم و دیگری را در
عقب سوار کنیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و حضرت خانهٔ
امام حسن ع را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی

بران

بران در نشسته است داخل خانه شوید و هر که را در آن خانه بیابید
سرش را برای من بیاورید پس چون بخانهٔ حضرت رسیدیم در
دهلیز غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت
و میبافت پرسیدیم که درین خانه کیست گفت صاحبش
و هیچگونه ملتفت ما نشد و از ما پروایی نکرد پس داخل خانه
شدیم خانهٔ بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل مشاهده کردیم که هرگز
بهتر از آن جایی ندیده بودیم که گویا حال از دست کارگر بدر آمده
چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در
میان آن حجره ایستاده و در فراخی حجره حصیری بر روی آب گسترده
و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بجثه
و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن
عبد الله پا در حجره گذاشت که داخل حجره شود در میان آب غرق
شد اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم
و بیهوش شد بعد از ساعتی بهوش آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که
داخل شود حال او نیز بدینموال گذشت من متحیر ماندم و زبان
بعذر خواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای

مقرب درگاه خدا والله که ندانستم که نزد که میآیم و از حقیقت حال
مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا ازین کردار پس
بهیچ وجه ملتفت گفتار من نشد و مشغول نماز بود و ما را هیبتی
عظیم در دلها بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان
سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را بنزد او برند در
نصف شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم پرسید که
پیش از من با دیگری ملاقات کرده‌اید و با کسی حرفی گفته‌اید گفتیم نه
پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر یک کلمه ازین واقعه بدیگری نقل
کرده باید همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر
بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است که یکی از
لشکریان خلیفهٔ عباسی گفت من همراه بودم که سیما غلام خلیفه
بسر من رای آمد و در خانه امام حسن عسکری ع شکست بعد از
فوت آن حضرت پس حضرت صاحب الامر ع از خانه بیرون آمد
و تبرزینی در دست داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانهٔ من
سیما برخود بلرزید و گفت که جعفر کذاب میگفت که از پدرت
فرزندی نمانده است اگر خانه از تو است ما برمیگردیم پس از خانه

بیرون

بیرون رفتیم و علی بن قیس در حدیث گوید که یکی از خادمان از خانهٔ
حضرت بیرون آمد من پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا
راست گفت که ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ
چیز در عالم مخفی نمیماند حدیث هشتم شیخ معتمد حسن بن سلیمان
در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن
عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع که آیا آن
امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او هستند
یعنی مهدی صاحب الزمان ع وقت معینی برای خروج آنحضرت
هست فرمود که حق تعالی ابا نمود از اینکه برای ظهور آن حضرت وقتی
تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود آیاتی که حق سبحانه و تعالی
در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام
آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی وقت معین
قرار دهد خود را در علم غیب با خدا شریک گردانیده و دعوای اطلاع
بر اسرار او کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه
خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت فرمود که بیخبر ظاهر گردد و ناگاه

نسبش
بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی بنام و کنیت و
ندا کنند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق تمام شود بان قسم که ما بر خود
لازم ساخته ایم قصه و احوالش بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش
را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که مثل نام و کنیت جد اوست تا آنکه
مردم نگویند که ما نام و نسب او نمیدانستیم پس خدا او را بر همه
دنیا غالب گرداند چنانچه حق تعالی به پیغمبرش وعده داده است
که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی حق تعالی
فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند
بر همه دنیا و هرچند کراهت داشته باشند آنهایی که بخدا شرک
میاورند در آیه دیگر فرموده است که و قاتلوهم حتی لا تکون
فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید تا آنکه در زمین
فتنه و کفر نباشد و بوده باشد همه دنیا از برای خدا پس فرموده
که والله ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف
را و همه دین ها یک دین حق بر گردد و از هیچ کس بغیر از دین حق
قبول نکنند چنانکه حق تعالی فرموده که و من یبتغ غیر الاسلام
دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین

یعنی

یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از و قبول نکنند و او در
آخرت از زیان کاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت
با که مخاطبه خواهد فرمود و که با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه
و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان
و نایبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند والله ای مفضل گویا
می بینم آنحضرت را داخل شود و برد حضرت رسالت پناه صلعم در بر
و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش نعلین حضرت رسول صلعم
و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده
باشد تا کسی او را نشناسد و باین هیئات بیاید بخانه کعبه تنها و بی
رفیق پس چون شب در آید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل
و صف صف از ملائکه بر و نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من
سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر دست
بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که
وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا
خواهیم قرار گیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد
میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه
بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشانرا برای یاری من

ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی
من پس حق تعالی صدای آنحضرت ع برساند بایشان در هر جای
عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم در هر جایی که بوده باشند بشنوند
همه بیک آواز پس همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک
چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در مابین رکن و مقام
پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که
بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای
مؤمنان درآید و خانهای ایشان بآن فرح یابد اما ندانند که قائم
آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که نقبای
الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش
ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود ع بگشاید مانند
دست موسی از نور عالم روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت
کند چنانچه باشد که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش ع
ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملایکه بیعت نمایند
پس مؤمنان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن نقبا
بهمان بیعت سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست
این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعت اند اینها.

که با او بیند بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه
شده گویند که هیچیک از اصحابش را میشناسید گویند که نمی
شناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از
اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در
اول طلوع آفتاب باشد چون آفتاب بلند شود از پیش قرص
آفتاب باشد منادی بآواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها
بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت
جدش او را یاد کنند و نسبت دهد او را بامام حسن پدرش امام
یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی بن
ابیطالب ع با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت امر
او منمایید که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک گویند
و اجابت کنند ملائکه اند پس مؤمنان جن و سیصد و سیزده
تن نقبا میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی
از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنوند و متوجه میشوند خلایق
از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب
آفتاب شود از مغرب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی
الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است و از فرزندان

یزید بن معویه علیه اللعنه است با او بیعت نمایید تا هدایت
یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا
همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطان است و گویند شنیدیم
اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشند
بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب الامر ع
پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح
و سام و ابراهیم و اسماعیل و یوشع و عیسی و شمعون و موسی پس نظر
کنید بمن که کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند بمحمد ص و علی
و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین ع پس نظر کند بمن و آنچه خواهید
از من سؤال کنید که علم همه نزد منست و آنچه انها مصلحت ندانسته
و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران
میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث
را بخواند امت آدم و شیث گویند والله این است صحف آدم
و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته و خواند بر ما از صحف ابراهیم
و توریه موسی و انجیل عیسی و زبور داود ع را پس علمای آن
ملتها همه شهادت دهند که این است آن کتابها بنحوی که از
آسمان نازل شده و تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود بازدید

بود

بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بحضرت رسول ص
نازل ساخته بی آنکه تبدیل شده باشد چنانچه در قرآن های دیگر شده
باشد پس درین حال شخصی بیاید بخدمت آن حضرت که رویش
بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید منم بشیر امر کرد مرا ملکی
از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر
سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل
کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب
کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و منبرها درهم
شکستیم و اشترهای ما در مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون
آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه
خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم
که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی
شنیدیم از آسمان که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران
را پس زمین شکافته شد و تمام با چهارپایان و اموال و اسباب
فرو برد و کسی و چیزی بروی زمین بغیر از من و برادرم نماند
ناگاه ملکی نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانکه
می بینی پس با برادرم گفتم که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون

در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد ص و خبر ده او را
که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت که
ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک
شدن ظالمان و توبه کن بر دست آن حضرت که توبه ترا قبول میفرماید
پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالید و بحالت اول برگشت
و با حضرت بیعت کرده در لشکران سرور بماند مفضل پرسید که ای
سید ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی
والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مردم با اهل
و یاران خود صحبت دارند مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند
بود فرمود که بلی والله ای مفضل و آن حضرت با آن گروه فرود خواهند
آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت
چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر
چهل و شش هزار از جن باشد و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد
داد مفضل پرسید که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که
ایشان را بحکمت و موعظه بحق دعوت خواهد کرد و پس اطاعتش
نمایند و شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند برایشان و بیرون
آید و متوجه مدینه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد

فرمود

فرمود که خراب میکنند و از بنایی که حضرت ابراهیم و اسمعیل ع گذاشته
بودند بنا میکنند و از نو میسازد و بناهای ظالمان را در مدینه
و مکه و عراق و سایر اقالیم خراب میکنند و مسجد کوفه را خراب میکنند
که هر که آنرا بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه
اقامت خواهد نمود فرمود نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود
را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه
خلیفه آن حضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی
ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آن حضرت
سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی
آل محمد ص توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد
و از عقوبت دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را
برایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه
یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با
ایشان بگویید که برگردند بحق هر که ایمان بیاورد او را ببخشند
و هر که ایمان نیاورد بقتل رسانند پس چون عسکر فیروز
اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد

پس مفضل فرمود ای مولای من خانهٔ حضرت مهدی و محل اجتماع
مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آن حضرت شهر کوفه
خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد
بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که
جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی
نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی
کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند
در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر
پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای
معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناه و جایگاهی گرداند
که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن
زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گردانده و چندان از برکات
و رحمتها در آن قرار دهد که مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را
هر آینه بیک دعا شش هزار ملک دنیا باو عطا فرماید پس
حضرت صادق ع آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستی
که بقعهای زمین با یکدیگر تفاخر کردند پس کعبه معظمه بر کربلای
معلی فخر کرد که حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا

بزرگی

بدرستی که آن بقعهٔ مبارکیست که در آنجا ندای انی انا الله
از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم
و عیسی را در آنجا جای دادیم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام
حسین ع را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم
عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا
غسل کرد و آن بهترین بقعهایست که حضرت رسول صم از آنجا عروج
نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر
شدن حضرت قائم ع مفضل گفت که ای سید پس مهدی دیگر بکجا
متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا صم و چون
وارد مدینه شود امری عجیب از و ظاهر شود که موجب شادی
مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است
فرمود که چون نزد قبر جد بزرگوار رسد گوید که ای گروه خلایق این
قبر جد من رسول خداست گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید کیستند
اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و دو همخوابه او ابو بکر
و عمر حضرت صاحب ع در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که
کیست ابو بکر و عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم
دفن کردند و گاه باشد که دیگری [illegible] باشد که در اینجا مدفون شده اند

پس مردم گویند که ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون
نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه
رسول ص بودند و پدر زنان ان حضرت بودند پس فرماید که ایا کسی هست
که اگر به بیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت می شناسیم
باز فرماید که ایا کسی هست که شک دارد درین باب که ایشان
در اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار
بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو با بدن تازه
بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنها
از ایشان بکشایند و ایشان را بحلق کشند بر درختی خشکی
پس برای امتحان خلق در حال ان درخت سبز شود و برگ برآورد
و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند
که اینست والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان
و چون این خبر منتشر هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته
باشند حاضر شوند پس منادی از جانب صاحب ع ندا کنند که هر که
این دو صاحب را دوست میدارد و همین دو صاحب حضرت رسول صلعم را
از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق دو طایفه
شوند یکی دوستدار و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت بدوستان ایشان

فرماید

فرماید که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید
جواب گویند که ای مهدی آل رسول ص ما پیش از آنکه بدانیم ایشان
را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم حال چگونه
امروز بیزاری جوئیم و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما
ظاهر شده و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم
و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان بایشان
نیاورده و از هر که ایشان را باین خاری بدر آورده و بدار
کشیده پس حضرت مهدی ع امر فرماید باد سیاهی را بر ایشان
وزد و همگی را بهلاکت رساند پس بفرماید که ان دو ملعون
را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گردانند
و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از
اول عالم تا آخر شده است گناهش را بر ایشان لازم و زدن
سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیرالمؤمنین ع و فاطمه
و حسن و حسین ع برای سوختن ایشان و زهر دادن امام
حسن و کشتن امام حسین ع و برادران و اصحاب او ع و اسیر
کردن اهل بیت و ریختن خون آل رسول ص در هر زمانی و هر خونی

که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که
خورده شده و هر گناهی و ظلم و جوری که واقع شده تا قیام قائم
آل محمد همه را برایشان بشمارد که از شما صادر شده و ایشان
اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه بحق
نمیکردند اینها در عالم نمی شد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که
حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشانرا بر درخت کشند
و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشانرا بسوزاند
با آن درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشانرا بدریاها
پاشد مفضل گفت که یا سید این آخر عذاب ایشان خواهد فرمود
که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله صلعم و صدیق
اکبر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا
و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان
ایشانرا بکشند و زنده شوند پس خدا هر جایی که خواهد ایشانرا
ببرد و عذاب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی ع بکوفه رود و در میانه
کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار
جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که بغداد در آن
وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود

وای

وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد والله یک وقتی چنان آبادان شود
بغداد که گویند دنیا همین است و گویند دنیا همین که خانها و
قصرهایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش
غلمان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده الا
مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول و حکم
بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام
خوردن و خون ناحق کردن آنقدر که در تمام دنیا آن قدر نباشد
پس خدا خراب کند آنرا باین فتنها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذرد
نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوانی خوش
روی حسنی نام بجانب دیلم و قزوین و باواز فصیح ندا کند که بفریاد
برسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت
نمایند او را گنجهای خدا در طالقان نه گنجهای طلا و نقره بلکه مردی
چند مانند پارهای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای
اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمانرا تا بکوفه
در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد
پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش
نزدیک کوفه رسیده اند باصحاب خود میگوید که بیایید برویم و ببینیم

که این کیست و چه میخواهد دانسته خود میگوید میدانند که مهدی آل محمد است
اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را
پس حسنی در برابر حضرت مهدی ایستد و میگوید که راست میگوی که
توئی مهدی آل محمد ص که عصای حضرت رسول خدا ص وانگشتر او و برد و زره
او که فاضل مینامند و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع
نام داشت و ناقه اش که قصوی میگفتند واسترش که دلدل میگفتند
و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و مصحف که امیرالمؤمنین ع
بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی ع حاضر گرداند
حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف
و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و زره داود و انگشتر سلیمان
و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی ع
عصای حضرت رسول ص را بر سنگ صلبی نصب کند در دم درخت
بزرگ شود که جمیع لشکر در زیر سایه اش باشند پس حسنی گوید که الله اکبر
دست خود را دراز کن ای سید که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا
پس حضرت دست دراز کند که آن سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت
نمایند بغیر از چهل هزار نفر زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها
در گردن حمایل کرده باشند انها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس
حضرت مهدی ع هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سود

نبخشد

نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که
پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد
فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس
ذبح نمایند پس حضرت امام حسین ع ظاهر شود با دوازده هزار
صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ
رجعتی از این رجعت خوشتر نخواهد بود پس بیرون آید
صدیق اکبر علی بن ابی طالب ع و برای او قبه در نجف اشرف
نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی
در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلهای
چراغهایش را که بر آسمان و زمین روشنی میدهد زیاده از آفتاب
و ماه پس بیرون میآید سید اکبر محمد رسول الله با هر که ایمان آورده
است با آنحضرت از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای
آن حضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب
کرده باشند و شک میکردند در حقیت او یا رد گفته او مینمودند
و میگفتند که ساحر است و کاهن و دیوانه و بخواهش خود سخن میگوید
و هر که با او جنگ کرده باشد و همه را بجزای خود میرسانند و همچنین
بر میگردانند یک یک از ائمه تا صاحب الامر ع و هر که یاری

کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا انکه پیش از آخرت
بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند و در انوقت ظاهر میشود تاویل
آن آیه کریمه که ترجمه اش کذشت که و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون
و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابابکر و عمر است
مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین ع با صاحب الامر ع
خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع روی زمین را بکردند
حتی پشت کوه قاف را و انچه در ظلمات است و جمیع دریاها تا انکه هیچ
موضعی از زمین نماند مکر انکه ایشان طی نمایند و دین خدا را
در انجا بر پا دارند پس فرمود که کویا میبینم ای مفضل ان روز را که ما کروه
امامان نزد جد خود رسول خدا ص ایستاده باشیم و با نحضرت شکایت
کنیم انچه بر ما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات انحضرت
و انچه بما رسانیدند از تکذیب و رد کفتهای ما و دشنام
دادن و لعن کردن و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای
جور ما را از حرم خدا و رسول ص بشهرهای ملک خود و شهید کردن
ما بزهر و محبوس کردانیدن ما پس حضرت رسالت ص کریان شود
و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مکر انچه بجد شما

پهلی

پیش از شما واقع شده پس ابتدا کنند فاطمه ع و شکایت کند از ابوبکر و عمر که
فدک را از من کرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود
نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر کرفت و در حضور
مهاجر و انصار آب دهن نجس خود را بران انداخت و پاره کرد و من
بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و عمر و ابابکر
بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیکر اتفاق کردند و خلافت را
از شوهر من امیر المؤمنین ع غصب کردند پس آمدند که او را به بیعت ببرند
او ابا کرد هیزم بدر خانه جمع کردند که اهل بیت رسالت ص را بسوزانند
پس صدا زدم که ای عمر این چه جرات است که بر خدا و رسول ص مینمایی میخواهی
که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر کفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر
نیست که ملایکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بکو که بیاید و
بیعت کند و اکر نه آتش در اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من
کفتم خداوندا بتو شکایت میکنم از انکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش
همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای
احمقانه زنانه را بکذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس
تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزندم محسن را سقط
کرد و من فریاد میکردم وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغ کو میدانند

و تازیانه بر رو میزنند و فرزندش را شهید سکینه خواستم که گیسو بگشایم
امیرالمؤمنین ع دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول الله صلعم
پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر بگشایی
و سر باسمان بلند نکنی که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا
زنده نگذارد پس برگشتم و از ان درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیرالمؤمنین
شکایت کند که چندین شب با حسنین ع بخانه مهاجر و انصار رفتیم از ایشان که
مکرر بتو بیعت مرا از ایشان گرفته بود و از ایشان طلب یاری کردم و همه
وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از
ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی
گفت که ای برادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا
بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار چند کشیدم که هیچ وصیی پیغمبری از
امتان پیغمبر مثل ان نکشیده تا انکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن
ملجم پس حضرت امام حسن ع برخیزد و گوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم
بمعاویه علیه اللعنه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و بیست هزار کس بجانب کوفه
فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهل مرا اسیر کنند تا بیعت کنیم با معاویه
و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس بمسجد کوفه
رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معاویه خواندم
بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو باسمان کردم و گفتم
خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم

وامر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر
شدند خداوندا بفرست برایشان عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم
و گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک
معاویه لشکرها بکوفه فرستاده و مسلمانان را قتل و غارت کرده اند و زنان
و اطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان
که شما را وفا نیست و جمعی را بایشان فرستادم و گفتم که نزد معاویه خواهید
رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم
آخر نشد مگر انچه من ایشانرا خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم
شهید امام حسین ع با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدایی که با او شهید
شدند پس چون حضرت رسول صلعم نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل
آسمان و زمین بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره
بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین ع و امام حسن از جانب
راست آنحضرت بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس
امام شهید نزدیک آید حضرت رسول صلعم او را بسینه خود بچسباند و بگوید
فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من در باره تو روشن
باد از جانب راست و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه سید
الشهدا و از جانب چپ او جعفر طیار و خدیجه و فاطمه مادر امیرالمؤمنین ع
محسن را برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه این آیه تلاوت کند

وایشانرا

که ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست آن روز که بشما وعده میدادند امروز می یابد هر نفسی
آنچه کرده است از کار خیر حاضر کردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد و
آرزو میکند که میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد حضرت صادق
بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر این قصه گریان نگردد
مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن برایشان فرمود
ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت
فاطمه ع برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من
ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهایی که بر جمیع
فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملایکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش
الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری است همگی خروش برآوردند
پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای
ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای
من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما در آن
روز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند که سخن جد ما رسول الله و سخن ما
اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه کریمه را که
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه که در سورهٔ بنی
اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان
ابابکر و عمرند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر ع
پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا ص از آنچه از ستمکاران برایشان واقع شده

است

است پس برخیزم و شکایت کنم از ابو جعفر منصور دوانقی بمن رسیده
پس برخیزد فرزندم امام موسی کاظم ع و شکایت کند از هارون ملعون
پس برخیزد علی بن موسی الرضا ع و شکایت کند از مامون ملعون پس بر
خیزد امام محمد تقی ع و شکایت کند از مامون و غیر او پس برخیزد امام
علی نقی ع و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری ع و شکایت
کند از معتمد پس برخیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول ص
با جامهٔ خون آلود حضرت رسالت پناه در روزی که پیشانی نورانیش
را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و ملایکه
بر دور او و کنارش باشند تا بایستند نزد جد بزرگوارش و بگوید که مرا وصف کردی
برای مردم و دلالت نمودی نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان
کردی پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند
متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر بود
اینقدر غایب نمی بود پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا
رخصت فرمود که ظاهر شوم ظاهر شدم پس حضرت رسول ص فرماید که
الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من
الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که آمد یاری خدا و فتح
الهی و ظاهر شد گفتهٔ حق سبحانه و تعالی و هو الذی ارسل رسوله
بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس
بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من

ذنبك وما تاخر ويتم نعمته عليك ويهديك صراطا مستقيما
مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلعم که حق تعالی میفرماید
بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو وانچه
مانده است و بعد ازین خواهد شد حضرت صادق ع فرمود که ای مفضل
رسول خدا صلعم دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادر من علی بن
ابیطالب ع و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته
و آینده ایشانرا تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران
بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناهان جمیع شیعیانرا
بر آنحضرت بار کرد و همه را از برای آنحضرت آمرزید پس
مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خداست
بر ما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص
امثال تست از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای
جماعتی که معصیت خدا را رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس
پس اعتماد برین فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ
فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید شفاعت
نمیکنند از برای کسی که پسندیده نباشد و شفیعانرا از خشیت الهی
ترساند مفضل پرسید که آن آیه کریمه که حضرت خواهند خواند که
لیظهره علی الدین کله مگر آن حضرت بر همه دنیا غالب شده بودند
مذهب یهود و نصاری و مجوس و غیر ایشان از دینهای باطل در زمان

نماند

نمیماند بلکه در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول صلعم خواهد بود و آن آیه
نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد که وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة ویکون
الدین کله لله پس حضرت صادق ع فرمود که پس برگردد حضرت مهدی ع
بسوی کوفه و حق تعالی بشکل ملخ از طلا برایشان بباراند چنانچه بر حضرت
ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره
و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران
مؤمن بر ذمه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت
مهدی ع ندا میفرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته
باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یکدانه خردل
حدیث ششم شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی بسند معتبر روایت کرده است
از حضرت امام محمد تقی که آنحضرت فرمود از آبای طاهرین خود از حضرت
امام حسین ع که آنحضرت فرمود که روزی رفتم بخدمت جدم سید الانبیاء
و ابی بن کعب در خدمت آن حضرت بود چون داخل شدم فرمود که
مرحبا بتو ای زینت آسمانها و زمینها ابی گفت که چگونه غیر از تو یا رسول
الله زینت آسمانها و زمینها تواند بود حضرت فرمود که ای ابی بحق
آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده است که رتبه حسین در آسمان
بزرگتر است از زمین و در جانب عرش نوشته است که او چراغ راه
هدایت است و کشتی نجات امت است و پیشوای خلق است و در

ادستی وضعف بنیت فخر وعلم است وذخیره نجات عالمیان است
وبدرستی که حق سبحانه وتعالی در صلب او نطفه طیب پاکیزه ترتیب داده
داوسو دعای چند تلقین فرموده است که هیچ مخلوقی خدا را بان نخوانده
مگر آنکه الله تعالی اوسو در قیامت با آنحضرت محشور گرداند ودر آخرت
آنحضرت شفاعتخواه او باشد وحق تعالی غمهای اوسو زایل گرداند وقرض
را ادا کند وکارش را آسان کند در راه دین ودنیایش را واضح گرداند
داوسو بر دشمن غالب گرداند وپردهای عیب اوسو بدرد ابی گفت
یا رسول الله آن دعا کدامست فرموده که میگوئی هرگاه از نماز فارغ
شوی در حالتی که نشسته باشی اللهم انی اسئلک بکلماتک ومعاقد
عرشک وسکان سمواتک وانبیائک ورسلک ان تستجیب لی
فقد رهقنی من امری عسراً فاسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد
وان تجعل لی من عسری یسراً چون این دعا را بخواند خدا کارهای ترا
آسان کند وسینه ترا بعلم ومعرفت بگشاید وترا شهادت لا اله الا الله
در وقت مردن تلقین کند ابی گفت یا رسول الله این چه نطفه است
که در صلب این حبیب من حسین است فرموده که مثل آن نطفه مثل
ماه است وبنام نطفه علوم ومعارف آلهی ظاهر گردد وهرکه تابع او
شود بصلاح آید وهرکه اوسو گم کند وپیروی ننماید در گو ضلالت
فرو رود پرسید که اسمش چیست ودعایش کدام است فرموده که نامش

علیمت

علیمت ودعایش اینست یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف
الغم ویا فارج الهم ویا باعث الرسل ویا صادق الوعد هرکه
این دعا بخواند حق تعالی اوسو با حضرت علی بن الحسین ع محشور گرداند
وان حضرت قاید اوشود بسوی بهشت ابی پرسید که یا رسول الله
آیا اوسو خلفی ووصیی هست فرموده که بلی از برای اوست میراثهای
آسمانها وزمینها پرسید که چه معنی دارد میراثهای آسمانها وزمینها
فرموده که حکم بحق کردن در میان مردم وتاویل وتفسیر احکام
آلهی وبیان آنچه خواهد شد بعد از او تا روز قیامت ابی پرسید
که چه نام دارد فرموده که نامش محمد است وبدرستی که ملائکه
وانس می یابند با او در آسمانها ودر دعای خود میگوید اللهم
ان کان لی عندک رضوان وود فاغفر لی ولمن یتبعنی
من اخوانی وشیعتی وطیب ما فی صلبی پس حق تعالی مرتب
ساخته است در صلب او نطفه مبارک پاکیزه از جمیع بدیها وخبر
داده مرا جبرئیل که خدای عز وجل این نطفه سو طیب ونیکو
گردانیده ونزد خدا اوسو جعفر نامیده واوسو هدایت کننده
وهدایت یافته وراضی بقضای آلهی وپسندیده جناب خود
گردانیده وخدا اوسو باین دعا میخواند یا دان غیر متدان یا ارحم
الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء واجعل لهم عندک

رضی واغفر ذنوبهم واصلح امورهم واقض دیونهم واستر
عوراتهم وهب لهم الکبائر التی بینک وبینهم یا من لا یخاف
الضیم ولا تأخذه سنة ولا نوم اجعل لی من کل غم فرجا هرکه این
دعا بخواند خدای عز وجل او را حشر کند در قیامت روسفید با جعفر بن
محمد ع بسوی بهشت ای ابی بدرستی که خدا بوجود آورده است از او
نطفه پاک مبارک نیکوئی که حق تعالی رحمت خود را بر او نازل ساخته
و او را نزد خود موسی نام کرده ابی گفت یا رسول الله گویا که ایشان
همه یکدیگر را وصف میکنند و هر یک از دیگری متولد می شوند و
میراث علم از یکدیگر میبرند و هر یک فضیلت دیگری را بیان میکنند
فرمود که وصف کرده است ایشان را برای من جبرئیل از جانب
پروردگار عالمیان ابی پرسید که آیا او را دعائی هست بغیر از دعای
پدرانش فرمود که بلی میگوید در دعایش یا خالق الخلق ویا باسط
الرزق وفالق الحب والنوی وبارئ النسم ومحیی الموتی
ومیت الاحیاء ودائم الثبات افعل بی ما انت اهله هرکه
این دعا را بخواند حاجتش را بر آورد و در قیامت او را با موسی
بن جعفر محشور گرداند بدرستی که حق تعالی در صلب او ترکیب کرده است
نطفه مبارک طیب پاکیزه پسندیده و نزد خود او را علی نام کرده
است و او پاکیزه و پسندیده خداست در علم او و حکم او و داد او را

حجتی

حجتی برای شیعیانش گردانیده که در قیامت با او حجت خود را تمام کند
و دعایش اینست اللهم اعطنی الهدی وثبتنی علیه واحشرنی علیه
آمنا امن من لا خوف علیه ولا حزن ولا جزع انک اهل التقوی
واهل المغفرة و بدرستی که خدای عز وجل در صلب او ترکیب داده است نطفه
مبارک پاکیزه و نام کرده است او را محمد و او شفاعت کننده شیعیانست
و وارث علم جلال الهی است و علامه بینه راه هدایت است و حجت ظاهره
پروردگار است و در حین ولادت خواهد گفت لا اله الا الله محمد رسول الله
میگوید در دعای خود یا من لا شبیه له ولا مثال انت الله لا اله الا انت
ولا خالق الا انت تفنی المخلوقین وتبقی انت حلمت عمن عصاک
وفی المغفرة رضاک هرکه این دعا بخواند حضرت امام محمد تقی ع شفاعت او
کند در روز قیامت و الله تعالی در صلب او نطفه قرار داده است که ظلم
کننده و فخر کننده نیست و نیکوکار و مبارک و پاکیزه است و او را نزد
خدا علی بن محمد نام کرده است و خلعت سکینه و وقار بر او پوشانیده و علوم
خود را با او سپرده و هر راز پنهان را بر او آشکار گردانیده و هر که او را ملاقات
کند و رازی در سینه اش باشد از آن راز خبر میدهد و دشمنش را باو
میشناساند و در دعایش میگوید یا برهان یا منیر یا مبین یا رب
اکفنی شر الشرور وآفات الدهور واسئلک النجاة یوم ینفخ

فی الصور هر که این دعا بخواند حضرت امام علی نقی ع در قیامت شفیع او باشد
و کشاننده او بسوی بهشت و بتحقیق که حق تعالی در پشت او نطفه قرار
داده است و او را نزد خود حسن نام کرده و او را نوری گرداینده در شهرها
و جانشین خود گرداینده در زمین و موجب عزتی گرداینده برای امت
جدش و راه نماینده گرداینده برای شیعیانش و شفاعتخواهی گرداینده برای
ایشان نزد پروردگارش و عذابی گرداینده برای هر که مخالفت او کند
و حجتی گرداینده برای هر که ولایت و محبتش را بجان قبول کند و برهانی
گرداینده برای هر کسی که او را امام خود گرداند و در دعای خود میگوید یا عزیز
العز فی عزه یا اعز عزیز العز فی عزه یا عزیز یا عزنی بعزک و ایدنی
بنصرک و ابعد عنی همزات الشیاطین و ادفع عنی بدفعک و امنع
عنی بمنعک و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد
هر که این دعا را بخواند خدا او را با آنحضرت محشور کند و از آتش جهنم او را نجات میدهد
هر چند مستحق جهنم باشد و الله تعالی در پشت او قرار داده نطفه مبارک پاکیزه
که راضی باشد باو هر مؤمنی که خدا در روز الست پیمان ولایت ان حضرت را
از و گرفته و کافر شود باو هر منکری که در ان روز قبول پیمان نکرده پس او امام
پرهیزکار پاکیزه کردار خوشنود کننده ابرار و پسندیده پروردگار و هدایت
کننده و بهدایت حکم میفرماید بحق و امر مینماید بعدالت و خدا را تصدیق و خدا

تصدیق

تصدیق او مینماید در هر چه گوید خروج میکند از مکه در وقتی که والیها
و علامتهای او ظاهر شده باشد او را گنجهاست نه از طلا و نه از نقره
بلکه اسبان نفیس فربه و مردان شجاع صاحب علامت که بگرد آورد
ایشان را از برای او از شهرهای دور بعدد اهل بدر سیصد و سیزده
کس و با او صحیفه سر بمهر هست که در ان صحیفه عدد اصحابش
و نامهای ایشان و نسبهای ایشان و طبیعتهای ایشان و صفتهای ایشان
و کنیتهای ایشان نوشته است و ایشان جمعی باشند که بسیار جد و
اهتمام در اطاعت ان حضرت داشته باشند ابی پرسید که دلالتها و
علامتهای آنحضرت کدام است یا رسول الله فرمود او را علمی هست که چون
هنگام خروج ان حضرت شود ان علم بخودی خود گشوده شود و بلند گردد و
خدا ان علم را گویا گرداند پس ندا کند ان حضرت را که بیرون آی ای دوست
خدا پس بکش دشمنان خدا را و او را در روایت دیگر علامت هست
و او را شمشیری است در غلاف که چون وقت خروجش میشود شمشیر خود از
غلاف بیرون آید و ندا کند آنحضرت را که بیرون بیا ای ولی خدا پس جایز
نیست ترا که بنشینی از جهاد دشمنان خدا پس خروج کند و بکشد دشمنان
خدا را هر جا که بیابد ایشان را و حدود الهی را بر پا دارد و بحکم خدا حکم کند
و چون بیرون آید جبرئیل از جانب راست او باشد و میکائیل از جانب چپ

او باشد و در زود بر شما ظاهر شود آنچه من خبر دادم اگرچه بعد از مدتی باشد و امور
خود را بخدا میگذارم یا ابی خوشحال کسی که او را ملاقات نماید و بهشت از
برای کسی باشد که او را دوست دارد و سعادتمند کسی که بامامت او قایل شود بعد
بار خدایا شیعیان او را از هلاکت نجات بخشی و باقرار بخدا و رسول و جمیع ائمه
خدا درهای بهشت را از برای ایشان بگشاید صفت این امامان در زمین
مانند صفت مشکیست که بوی خوشش همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر نشود
و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نور بخشنده است که هرگز نورش زایل نگردد
ابی گفت یا رسول الله چگونه است حال و وصف کردن ایشان از جانب خدا
فرمود که حق سبحانه و تعالی دوازده صحیفه مهر کرده از آسمان فرستاد و نام هر امامی
بر مهرش نقش است و وصفش و احکامش در صحیفه اش نوشته است
محمد بن بابویه و شیخ طوسی ره بسندهای معتبر از حضرت علی بن موسی الرضا ع روایت
کرده اند که آن حضرت فرمود که ناچار است شیعیان را از فتنهٔ عظیمی که در آن
فتنه بسیاری از شیعیان خاص از دین بدر روند و آن در وقتی است که
سیمین از فرزندان من وفات یابد و بعد از و امام ایشان غایب باشد
و اهل آسمان و زمین برو بگریند و چه بسیار از مومنان برو دل سوخته و
محزون باشند و چشمهٔ زلال امامت منقطع از ایشان مخفی باشد و چون نزدیک
ظهور او شود در ماه رجب سه آواز از آسمان بایشان برسد که نزدیک و دور
بشنوند یک صدا الا لعنة الله علی الظالمین یعنی البته لعنت الهی ثابت

است

است بر ستمکاران صدای دویم ازفت الآزفة یعنی نزدیک شد آن امر
که آنرا نزدیک وصف میکردند یا نزدیک شدنی بود صدای سیم بدنی
ظاهر شود در پیش قرص آفتاب و صدا رسد که هذا امیر المومنین قد کرّ
فی هلاک الظالمین یعنی این امیر المومنین برگشته است بدنیا که هلاک
کند ظالمانرا پس در آن وقت فرج مومنان برسد و مردهها آرزو کنند که کاش
زنده میبودند و خدا سینههای مومنان از کینهای منافقان و غمهای ایشان
نجات دهد و در روایت معتبرهٔ بسیار وارد شده است که در روز خروج
حضرت قایم ع در روز اول ملکی ندا کند که بدرستی که حق تعالی با علی ع و شیعیان
اوست و در آخر روز شیطان ندا کند که حق با عثمان و شیعهٔ اوست پس آنها
که صاحب یقین نباشند و دلهاشان بمرض شک و شبهه مبتلا باشد بعد از
ندای دویم گمراه شوند و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث اهل بیت ع را شنیده
باشند دانند که ندای دویم از شیطان لعین است و باعتقاد که بگفتهٔ ایشان داشته
باشند بر ایمان ثابت بمانند و در احادیث معتبره وارد شده است که آنحضرت
در روز شنبه عاشورای محرم ظاهر شود و پشت بر حجر الاسود نهد و اول کسی که
با او بیعت نماید جبرئیل خواهد بود که بصورت مرغ سفیدی نازل شود پس
جبرئیل یک پای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر را بر بیت المقدس
و باواز فصیح ندا کند که همه خلایق بشنوند بگوید اتی امر الله فلا تستعجلوه

یعنی آمد امر الهی پس طلب بر در آمدن بکنید و بروایت دیگر آنکه بنام
و لقب حضرت قائم ع ندا کند جبرئیل ندائی که هرکه در خواب باشد بیدار شود
و هرکه نشسته باشد از دهشت بنشیند و از جمله علامات آن حضرت آنست
که بصورت جوانان ظاهر شود که هرکه بیند گمان کند که چهل سال از عمرش
گذشته است یا کمتر و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام وفات پیری بر او
ظاهر نشود و در احادیث بسیار وارد شده است که پنج علامت پیش از
خروج مهدی ع هست صدای آسمانی و خروج سفیانی و فرو رفتن لشکر
او بزمین و کشتن نفس زکیه از سادات حسنی در پیش کعبه یا پشت کوفه
و خروج کردن یمانی از جانب یمن و در ساعتی که خروج نماید سیصد و سیزده
کس از نیکان و شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف عالم نزد آن
حضرت حاضر باشند بعضی شب از میان رخت خواب خود ناپیدا شوند و صبح
در مکه حاضر باشند و بعضی علانیه برابر سوار شوند و در همان صبح نزد آن
حضرت حاضر شوند و حضرت سیصد و سیزده شمشیر آسمانی بر ایشان قسمت
نماید که بر هر شمشیری نام آن شخص و نام پدرش و حلیه و نسبش نوشته
باشد و از جمله علامات ظهور آن حضرت از اخبار معتبره ظاهر میشود
گرفتن آفتاب در نیمه ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه در آخرش هر دو بر
خلاف عادت و قواعد منجمین دیگر فرو رفتن مردم بزمین در بیدا و خسفی که
گذشت یکی در مغرب و یکی در مشرق و ایستادن آفتاب در میان آسمان

از اول

از اول زوال تا اوسط وقت عصر و طلوع آفتاب از مغرب و ظاهر شدن
ستاره دم دار در طرف مشرق که روشنی دهد مانند ماه پس خم شود بحدی
که نزدیک شود که هر دو طرفش بیکدیگر برسد و سرخی که در آسمان ظاهر شود
باطراف آسمان منتشر شود و آتش طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود
و سه روز یا هفت روز باشد و عربان بر شهرها مستولی شوند و اهل مصر
پادشاه خود را بکشند و شام خراب شود و سه علم پادشاهی در شام
بلند شود و علمهای قیس و عرب داخل مصر شوند و علمهای قبیله کنده
از عرب متوجه خراسان شوند و شصت دروغگو بهم رسند که همگی دعوای
پیغمبری کنند و دوازده علم از آل ابوطالب ع بلند شود که همه دعوای
امامت کنند و پادشاهی در بغداد در اول روز بلند شود و زلزله
بشود که اکثر شهرها بزمین فرو روند و خوف و فتنه و طاعون و کمی
اموال و زراعات و میوه‌ها بر عراق مستولی شود و ملخی در وقتش
و غیر وقتش نازل شود و دو طایفه از عجم با هم جنگ کنند و خون
بسیار در میان ایشان ریخته شود و جماعتی از اهل بدعت بصورت
خوک و میمون مسخ شوند و علامات بسیار است که در کتاب بحار
الانوار ذکر کرده‌ام حدیث یازدهم محمد بن بابویه و جعفر بن قولویه
و محمد بن ابراهیم نعمانی رضی الله عنهم روایت کرده‌اند از حضرت ابی عبدالله
جعفر بن محمد الصادق ع که آنحضرت فرمود که گویا می‌بینم حضرت قائم ع

و نجف کوفه که زره حضرت رسول صلعم را بپوشد و بر اسب سیاهی سوار شود که
میان پیشانی آن اسب سفید باشد پس اسب او بحرکت در آورد بنحوی
که باعجاز آن حضرت مردم هر شهر چنان ببینند که حضرت با ایشان در
میان شهر ایشانست پس علم رسول خدا صلعم را بگشاید و بر پا کند چوبش
از عمود عرش باشد و سایر اجزایش تمام نصرت و یاری حق تعالی باشد
آن علم او بسوی هیچ جماعت متوجه نسازد مگر آنکه خدا ایشان را هلاک
گرداند پس چون آن علم را حرکت دهد هیچ مؤمنی نماند مگر آنکه دلش در
شجاعت مانند قطعه آهن شود و هیچ مؤمنی در قبرها نماند مگر آنکه حق تعالی
این فرح را در قبر او برد داخل گرداند و مؤمنان در قبرها بزیارت یکدیگر
روند و یکدیگر را بشارت دهند بظهور قائم آل محمد صلعم پس بر آن حضرت
نازل شوند سیزده هزار و سیصد و سیزده از آن ملکی چند که با حضرت
نوح در کشتی بودند و از آنها که با حضرت ابراهیم بودند در هنگامی
که او را نمرود با آتش انداخت و با آنها که با حضرت عیسی بودند در وقتی
که او را باسمان بردند و چهار هزار ملک علامتدار و هزار ملک که
ردیف یکدیگر شدند و سیصد و سیزده ملک که در جنگ بدر بودند و غیر
آن بر حضرت رسالت صلعم نازل شدند و چهار هزار ملک که بیاری حضرت
امام حسین عم نازل شدند حضرت رخصت نفرمودند که ایشان قتال

کنند

کنند و الحال ژولیده مو و گرد آلوده نزد قبر آن حضرت نشسته گریه میکنند
بر آن حضرت تا روز قیامت و سر کرده ایشان ملکیست که او را
منصور میگویند هر که بزیارت آن حضرت میرود آن ملائکه او را استقبال
مینمایند و هر که وداع میکند او را مشایعت میکنند و هر که بیمار میشود
از زایران او را میکنند و هر که میمیرد از ایشان بر جنازه اش نماز می (عیادت)
کنند و برای او استغفار میکنند و اینها همه در زمین اند و انتظار
میبرند که حضرت قائم ع خروج کند و او را یاری کنند اما آنچه از روایات
معتبره بسیار که بطریق متعدده مشایخ عظام روایت کرده اند معلوم
میشود از سیرت و اوصاف آن حضرت بعضی بر سبیل اختصار بحذف
اسناد درین رساله مختصره ایراد مینماییم بدانید بسیار منقولست که
حق تعالی حضرت ذوالقرنین را مخیر گردانید میان ابر ذلول یعنی
بی صوت و صدا و ابر صعب یعنی با صاعقه و رعد و برق ذوالقرنین
ابر ذلول را اختیار کرد و ابر با رعد و صاعقه را برای قائم آل محمد صلعم
ذخیره کرد و حضرت بر آن ابرها سوار خواهد شد و بهفت آسمان
و هفت زمین خواهد گردید و انواع بادها مسخر او خواهد شد و درس
بر آن و هیئات جوانان ظاهر خواهد شد و قوت بدنش بمرتبه باشد
که اگر دست بلند از او به بزرگترین درختان زمین از ریشه بر کند

و اکر در میان کوهها صدایی بزند همه سنکها از هم بریزد و بمشرق
و مغرب عالم بکردد و هیچ کوه و دریا و صحرا نماند مکر انکه انحضرت
از انجا عبور نماید و دین حق را در انجا بر پا دارد و کنجها و معدنهای
روی زمین همه از برای او ظاهر شود و بهر طرف که متوجه شود یکماهه راه
رعب و ترس در دلها بیفتد و هر کرا ببیند بصورت بشناسد که مؤمنست
یا منافق نیکوکار است یا بدکردار و بطریق حکم حضرت داود و سلیمان ع
بعلم واقع در میان مردم حکم کند و کواه از مردم نطلبد و بهر جا که رود
ابری بر سر انحضرت سایه کند و صدایی از ابر بر آید بزبان فصیح که همه
خلق بشنوند که این مهدی آل محمد است زمین را پر از عدالت میکند
بعد از انکه پر از جور شده باشد و زمین در زیر پای او و لشکر او پیچیده
شود که مسافتهای بسیار باندک زمانی طی نمایند و انحضرت را
سایه نباشد و چون از مکه بیرون آید منادی از جانب حضرت ندا کند
که هیچکس آب و توشه با خود بر ندارد و سنک حضرت موسی ع که بار
یک شتر است با خود داشته باشد و بهر منزل که فرود آیند انسنک
را نصب نمایند و دوازده چشمه از ان جاری شود که هر تشنه که از ان
آب بخورد سیراب شود و هر کرسنه که بخورد سیر شود و چون بنجف
اشرف رسد در انجا ساکن شوند پیوسته آب و شیر از ان سنک
جاری باشد و هر کرسنه از ان سیر شود و هر تشنه سیراب کردد و در

روایت

روایت دیکر آنست که آب و علف از سنک بیرون آید که خود و چهار
پایان ایشان بخورند و عصای حضرت موسی با ان حضرت باشد که هر
وقت بیندازند بشکل اژدهایی شود که چون دهان بکشاید از کام بالا
تا کام پایین آن چهل ذرع باشد و هر چه را فرماید فرو برد و پیراهنی
که جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت آورد در وقتی که او ع
بآتش انداختند و چون انرا پوشید آتش درو تاثیر نکرد و همان پیراهن
بود که حضرت یوسف انرا در مصر انرا پوشیده بود و حضرت یعقوب در
شام بویش را شنید و چون بر رویش انداختند دیدهایش روشن
شد در وقتی که حضرت صاحب الامر ع ظاهر شود انرا پوشیده باشد
و انکشتر سلیمان را در دست داشته باشد و تابوت بنی اسرائیل را
با جمیع اسباب و اثار انبیاء همراه داشته باشد و هیچ کافری را بروی
زمین نکذارد و اکر کافری پناه بدرختی یا سنکی ببرد و پنهان شود
ان درخت و سنک فریاد کنند که کافر نزد ماست بیا و او را بکش
و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مؤمنان بکشد عقلهای ایشان
کامل کردد و در ان زمان هر شیعه قوت چهل مرد باشد و دلهای ایشان
از آهن محکم تر باشد و اکر همت ببندند بر کوههای آهن از جا بر کنند
و همه جزا طاعت ایشان کنند حتی درندکان زمین و پرندکان

هوا اگر یکی از اصحاب آنحضرت بر زمینی با بگذرد آن زمین فخر کند بر زمین
های دیگر که یکی از اصحاب قائم ع بر روی من پا گذاشته و حق تعالی ترس و بیم را
از دلهای ایشان بردارد و در دلهای دشمنان ایشان اندازد و هر یکی
از ایشان از نیزه گذارتر و از شیر باجرات‌تر باشند و دشمن را در زیر
پا بمالند و خورد کنند و خدا گوشها و دیده‌های ایشان را نوری دهد که در هر جا
باشند بجمال شریف آن حضرت نظر کنند و با او سخن گویند و جواب شنوند
که جمیع دردها و بلاها و ضعفها و سستی ببرکت آن حضرت از ایشان
برطرف شود و برکات آسمان و زمین زیاد شود و باران آسمانی که
از روزی که غصب خلافت امیر المؤمنین ع کردند قطع شد نازل گردد
و کینها از دلهای مردم برطرف شود و درندگان و حیوانات با یکدیگر آشتی
کنند و ضرر نرسانند حتی آنکه یک زن تنها از عراق بشام برود و همه
جا پا بر گیاه بگذارد و زینتهای او بر سرش باشد و هیچ دزدی و درنده و بره
او را ضرر نرساند و اول که آنحضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی
شیبه که کلیدداران کعبه اند ببرند و بر در کعبه بیاویزند و ندا کنند که
ایشان دزدان خانه خدا اند و فرزندان قاتلان امام حسین را بکشد
برای آنکه بکرده پدرهای خود راضی بودند و هر که بکار بدی راضی باشد
چنان است که آن کار را خود کرده است و عایشه را زنده گرداند و
و انتقام فاطمه زهرا و ماریه مادر ابراهیم را از او بکشد و کسی که زکوة
ندهد او را گردن بزنند و زمین بنور آنحضرت روشن گردد و تاریکی

برطرف

برطرف شود و مردم را احتیاج بآفتاب و ماهتاب نباشد و هر یکی از
ایشان شیعیان آنقدر عمر کنند که هزار پسر از هر یک بوجود آید و در
پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد و از پشت قبر حضرت امام
حسین ع نهری بسوی نجف اشرف جاری سازد که آبش در دریای نجف
ریزد و در میانش پلها و آسیاها بسته شود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود
که گویا می‌بینم پیرزالی زنبیلی از گندم در بر دارد و میبرد باسیا که آرد کند
بی آنکه مزد دهد و آن حضرت و عیال او در مسجد سهله قرار گیرند و محرابهای
مسجدها را خراب کند و چوب بستی راست کند مانند چوب بستی که در زمان
حضرت موسی بود و کنگرهای مسجدها را خراب کند و منارها را خراب کند
و شاه راه مسلمانان را شصت ذراع گرداند و هر مسجدی که در میان راه ساخته
باشند برطرف کند و هر پنجره و روزنه و ناودانی و بیت الخلایی که بر شارع
گشوده باشند خراب کند و فلک را خدا امر فرماید که دیر حرکت کند که هر روز برابر
ده روز باشد و خانه کعبه را خراب کند و بر اساس حضرت ابراهیم ع بنا کند
و مسجد الحرام و مسجد رسول صلعم را خراب کند و بطریقی که در زمان حضرت رسول صلعم
بود بنا کند و مقام حضرت ابراهیم ع بآنجایی که حضرت گذاشته بود عمر علیه اللعنة
بتعصب جاهلیت تغییر داده برگرداند و جمیع بدعتها را زایل گرداند و جمیع
سنتها را برپا دارد و شیعیان در آن زمان چندان مستغنی شوند که کسی
گردد که فقیری نیابد از برای زکوة و تصدق نیابد و جزیه از اهل کتاب قبول
نفرماید و از هیچکس بغیر از اسلام راضی نشود و بنا باشد که شخصی بر بالای

سران خضاب ایشانکه باشد وامر ونهی فرماید ناگاه بفرماید که بگردانیدش
وپیش آورید پس بفرماید که اورا گردن بزنند بسبب امری که از ضمیر
او بران حضرت ظاهر شود وقرآنی که حضرت امیر المؤمنین ع جمع فرموده
وان اشقیا قبول نفرمودند ظاهر سازد وحضرت امیر المؤمنین ع
فرموده که گویا می‌بینم که شیعیان ما در کوفه خیمه‌ها برپا کرده‌اند ومردم را
تعلیم قرآن تازه میدهند چون حضرت والی وحاکمی بشهری از شهرها
فرستند میفرماید که کتاب تو کف دست تست هر امری که ترا روی دهد
وبر تو مشتبه شود وحکم الهی را در ان تقیه ندانی نظر بدست خود بکن که در
انجا بقدرت الهی انچه خواهی نوشته است وحضرت ع لشکری باستنبول
فرستند پس چون بخلیج استنبل برسند چیزی بر قدمهای خود بنویسند وبر
روی آب راه روند چون مردم روم ان حال را مشاهده نمایند گویند
که هرگاه لشکرش بر روی آب راه میروند خودش چون خواهد بود پس
دروازه شهر را بگشایند وایشان داخل شوند وانچه حضرت فرموده
باشند بعمل آورند وچون مردم بخدمت حضرت روند چنین سلام کنند که
السلام علیک یا بقیة الله ودر زمان انحضرت در مسجد کوفه چشمه
از روغن وچشمه از شیر وچشمه از آب طهور وچشمه از آب خوردن
جاری شود چون قائم ع در کوفه قرار گیرد لشکری بجانب فرنگ فرستد
اهل فرنگ بایشان گویند که ما شما را بشهر خود نمیگذاریم تا نصارا
نشوید

نشوید وبدین ما در نیایید ایشان بدین نصارا در آیند وداخل
شهر شوند چون لشکر قائم ع داخل فرنگ شوند نصارا طلب امان
وصلح کنند اصحاب قائم ع فرمایند که ما شما را امان ندهیم تا گریختهای
ما را بما ندهید پس بنی امیه را بگیرند وهمه را گردن بزنند چنانچه
حضرت رسول ص بعد از نبوت انچه مردم در جاهلیت کرده بودند
عفو فرموده کسی را بر امور گذشته عقاب ننموده واحکام را بر ایشان
جاری ساخت حضرت صاحب الامر ع نیز چنین خواهد کرد انچه پیش
از ظهور انحضرت واقع شده متعرض نخواهند شد این مختصری بود از
احوال ان معدن رفعت وجلال وهر که بسط کلام درین باب خواهد
رجوع نماید بکتاب بحار الانوار **حدیث دوازدهم** شیخ قطب الدین
راوندی وغیر او از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که حضرت
امام حسین ع پیش از شهادت اصحاب خود را خطبه فرمودند که جدم
رسول الله ص روزی بمن گفتند که ای فرزند بزودی باشد که ترا ببرند
بسوی عراق بزمینی که پیغمبران واوصیای ایشان در انجا ملاقات
کرده اند وانرا عمورا می نامند وتو در ان زمین شهید می شوی وجمعی
از اصحاب تو با تو شهید شوند که درد آهن بایشان نرسد پس آن
حضرت این آیه را خواندند قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی
ابراهیم وفرموده چنانکه آتش با امر الهی بر جدم سرد شد آتش جنگ

برتو داصحابت سرد شود پس حضرت امام حسین ع فرمود که بشارت
باد شما را والله که اگر ایشان ما را بکشند بنزد پیغمبر خود میرویم پس
نمیمانیم دران عالم تا آنچه بما رسیده تلافی شود پس اول کسی که زمین
شکافته شود واو بیرون آید پیش از قیامت من باشم بیرون
آمدنی که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیر المؤمنین ع وظاهر
قائم ع پس فرود آیند بر من گروهی از آسمان از جانب خداوند عالمیان
که هرگز بزمین نیامده باشند پیش ازان ونازل شوند بر من جبرئیل
ومیکائیل واسرافیل ولشکری چند از ملایکه ونازل شوند محمد وعلی
ومن وبرادرم وجمیع آنها که خدا بامامت بر ایشان منت گذاشته است
سوار شده بر اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار
نشده است پس حضرت رسالت پناه ص بدهد پس ما بعد ازان در
زمین انقدر بمانیم که خدا خواهد پس حق تعالی بیرون آورد از مسجد
کوفه چشمه از روغن وچشمه از شیر وچشمه از آب پس حضرت امیر ع
بمن دهد شمشیر حضرت پیغمبر ص را وبفرستد مرا بمشرق ومغرب
عالم وبهیچ دشمن از دشمنان خدا نرسم مگر آنکه بامر الهی خون او را
بریزم وهر بتی که بر روی زمین باشد بسوزانم تا آنکه برسم وجمیع
شهرهای هند را فتح کنم وحضرت دانیال وحضرت یوشع هر دو زنده

شوند

شوند ونزد حضرت امیر المؤمنین ع بیایند وبگویند راست گفتند
خدا ورسول در آنچه شما را وعده دادند پس حضرت امیر هفتاد کس با ایشان
همراه کنند وبسوی بصره فرستد که لشکرهای بصره را بکشند پس لشکری بجانب
شهرهای فرنگ فرستد که همه را فتح کنند پس بکشم هر جانور حرام گوشتی را
تا آنکه بر روی زمین بغیر از طیب وحلال گوشت نباشد وبر یهود ونصاری
وسایر ملتها عرض کنم اسلام را ومخیر گردانم ایشان را میان کشتن ومسلمان
شدن وهر که مسلمان شود بر و منت گذارم وببخشم وهر که از اسلام کراهت
داشته باشد خونش بریزم وهیچیک از شیعیان نباشد مگر آنکه حق تعالی
ملکی نازل گرداند که دست بر رویش بمالد وغبار از رویش پاک کند
وزنان ومنزلش را در بهشت باو بنماید وبر روی زمین هیچ کور ومبتلایی
نماند مگر آنکه خدا دردهای شما را ببرکت ما اهل بیت زایل گرداند وخدای
عز وجل برکت خود را از آسمان بزمین فرستد تا آنکه هر درختی انقدر بار
بردارد که شاخهایش بشکند وشما شیعیان میوهای زمستان را در
تابستان بخورید ومیوهای تابستان را در زمستان بخورید چنانچه حق تعالی
میفرماید ولو ان اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من
السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون یعنی اگر
اهل شهرها ایمان بیاورند وپرهیزکار شوند هر آینه بگشاییم برکتها از آسمان

وزمین ولیکن تکذیب پیغمبران کردند پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم
بکردهای بد ایشان پس فرمود که بدرستی که الله تعالی بخشنده است بان زمان
بشیعیان کرامتی که برای ایشان در زمین هیچ چیز مخفی نماند حتی آنکه هر کس
را خبر دهد آنچه از ایشان صادر شود و در احادیث معتبره وارد شده است
که اول کسی که در رجعت زنده شود و برگردد حضرت امام حسین ع باشد
و آنقدر در زمین بماند و پادشاهی کند که موی ابرو ریش بر روی چشم
مبارکش بیفتد و در روایات دیگر وارد شده است و در تفسیر این آیه
کریمه ثم رددنا لکم الکرة علیهم که حضرت امام حسین ع بیرون آید با هفتاد
کس از اصحابش که با او شهید شدند و همگی خودهای طلاکار بر سر داشته
باشند و در روایت دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند چنانچه با حضرت موسی ع
بودند و همه ایشان بمردم برسانند که این حسین بن علیست که خروج
کرده است تا آنکه مردم شک نیاورند و بدانند که دجال و شیطان نیست
و دران وقت حضرت صاحب الامر ع در میان ایشان باشد پس چون محبت
حضرت امام حسین ع در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم ع از دنیا رحلت
نماید و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن و حنوط نماید و نماز کند و
در لحد گذارد زیرا که امام را بغیر از امام دیگری غسل نمیدهد و نماز نمیکند بر او
و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین ع بعد از صاحب الامر ع
سیصد و نه سال پادشاهی جمیع روی زمین خواهد کرد پس چون مدت آنحضرت

تمام

تمام شود حضرت امیرالمؤمنین ع ظاهر شود و نوبت پادشاهی آنحضرت تمام شود
نوبت حضرت امیرالمؤمنین ع باشد و در اخبار بسیار از حضرت امام جعفر
صادق ع منقولست که برید عجلی از آنحضرت پرسید که اسمعیل که خدا در
قرآن مجید او را بصادق الوعد وصف کرده آیا اسمعیل پسر ابراهیم است
حضرت فرمود که نه بلکه اسماعیل فرزند حزقیل است حق تعالی او را
بر جماعتی مبعوث گردانید پس او را تکذیب کردند و پوست سر و رویش
را کندند آنگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سطاطائیل ملک عذاب
را فرستاد بنزد آن پیغمبر عالی مقدار و گفت خدا مرا فرستاده است که
اگر خواهی قوم ترا بانواع عذابها معذب گردانم اسمعیل گفت مرا بعذاب
ایشان حاجت نیست خدا وحی کرد که پس چه حاجت داری حاجت خود را
عرض کن حضرت اسماعیل عرض کرد که پروردگارا تو پیمان از پیغمبران
گرفتی برای خود به پروردگاری و برای محمد ص به پیغمبری و برای اوصیای او
بولایت و امامت و خبر دادی خلقت را بآنچه ستمکاران این امت
با حسین بن علی جگر گوشه آن پیغمبر بعد از او خواهند کرد و وعده داده حسین را
که او را بدنیا برگردانی تا خود انتقام کشد از هر که ستم باو کرده و او را شهید
کرده پس حاجت من در درگاه تو آنست ای پروردگار من که مرا برگردانی
تا انتقام خود را از قوم خود بکشم پس خدا حاجت او را برآورد و حضرت
اسماعیل با حضرت امام حسین ع در رجعت بدنیا برخواهد گشت و در روایت

دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین ع با همراهان و هفتاد کس از مردگان در رجعت
بر خواهند گشت **حدیث یازدهم** شیخ حسن بن محمد در کتاب واحده روایت
است از عاصم بن حمید که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع
روزی در خطبه خود فرمودند که بدرستی که حق تعالی یگانه و فرد و بیهمتاست
و در یگانگی خود منفرد است در اول آفرینش بکلمه تکلم نمود پس آن کلمه
نور شد و از آن نور حضرت مقدس محمد ص و من و ذریت مرا خلق
فرمود پس تکلم بکلمه دیگر نمود و آنرا روحی گردانید و در آن نور ساکن گرد
و آن نور را با آن روح در بدنهای ما اهل بیت جا داد پس مائیم روح برگزیده
خدا و مائیم کلمات تامات الهی و خدا ما حجت خود بر خلق تمام کرده است
در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و هیچ صاحب حیوة
در عالم نبود ما خدا را عبادت میکردیم و تقدیس و تسبیح او میگفتیم و
این حال پیش از آن بود که خدا خلایق را بیافریند پس خدا عهد و پیمان
گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان بما بیاورند و ما را یاری کنند و معنی
آن آیه کریمه است و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب
و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه مفاد ظاهر
لفظش آنست که یاد آور وقتی را که خدا عهد و پیمان از پیغمبرانش گرفت که
هرگاه بشما بدهم از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق
نماید آنچه را با شماست از دین و کتاب هر آینه همه باو ایمان بیاورید و البته

اورا یاری کنید حضرت امیر فرمود که یعنی ایمان بمحمد ص بیاورید و وصی او را
یاری کنید و زود باشد که همگی وصی پیغمبر را یاری کنند و بدرستی که خدا پیمان مرا
با پیمان پیغمبر گرفت که یکدیگر را یاری کنیم و به تحقیق که من یاری آن حضرت
کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم بعهدی که
خدا از من گرفته بود و یاری پیغمبری واحدی از پیغمبران و رسولان خدا هنوز
مرا یاری نکرده اند زیرا که پیش از امامت من از دنیا رفته بودند و بعد از این
مرا یاری و نصرت خواهند داد و در آن وقت ما بین مشرق تا مغرب عالم از
من خواهد بود و خدا همه پیغمبران را از آدم تا محمد ص زنده خواهد کرد و در پیش
روی من جهاد خواهند کرد و کافران زنده و کافران مرده خدا ایشانرا
زنده خواهد گردانید در برابر من خواهد گشت زهی عجب و چگونه تعجب نکنم
از مردها که خدا ایشانرا زنده کند و همه صدای تلبیه بلند کنند و فوج
فوج آیند و گویند لبیک یا داعی الله یعنی اجابت کردیم و بخدمت تو
ایستادیم ای خواننده مردم از جانب خدا و در میان کوچه و بازار کوفه در آیند
و شمشیرها بر دوش گذاشته و زنند بر کافران و جباران و ظالمان اولین و آخرین
تا خدا بعمل آورد آن وعده را که با اهل بیت رسالت داده در آن آیه
شریفه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یعنی وعده داده است
خدا آن جماعت را که ایمان آورده اند بشما و اعمال شایسته کرده اند که البته
ایشان را خلیفه و جانشین خود گرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد جمعی از

نیکان شوکه پیش از ایشان بوده‌اند و ثابت گرداند برای ایشان دین ایشان را
که پسندیده است برای ایشان و خوف و ترس ایشان را بدل کند بایمنی
که عبادت من بکنند و هیچ گونه شرک بمن نیاورند حضرت فرمود که یعنی
عبادت می کنند با یمنی و از احدی از بندگان نترسند و تقیه نزد
ایشان نباشد بدرستی که مراست برگشتنی بعد از برگشتنها و زنده شدنی
بعد از زنده شدن هست و منم صاحب رجعتها و برگشتنهای بسیار و صاحب
صولتها و انتقامهای بیشمارم و صاحب دولتهای عجیبم منم حصار
آهن منم بنده خدا و برادر رسول خدا منم امین خدا و خزینه دار علم خدا
و صندوق سر خدا منم اسماء حسنای الهی و منم آیات کبرا و منم امثال
علیا و منم حجاب خدا و صراط خدا و میزان خدا و منم صاحب بهشت
و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن کنم و اهل جهنم را بجهنم بسپارم
و با منست تزویج اهل بهشت و بسوی منست بازگشت خلق در
قیامت و حساب ایشان و منم مؤذن در اعراف منم که در پیش چشمه
آفتاب ظاهر شوم در آخر الزمان و منم که عصای موسی و انگشتر سلیمان را
بر پیشانی ... بر کرد پس اصحابش گویند که کجا میروی الحال که ظفر یافته
بر ایشان شیطان گوید که من می بینم چیزی که شما نمی بینید من میترسم از
عقاب خداوند عالمیان پس حضرت رسول صلعم در رسد و نیزه در میان
دو کتفش بزند که او و جمیع اصحابش همه بان یکضرب هلاک شوند

بلی

پس بعد از آن عبادت الهی خالص در زمین کرده شود و شرک کفر از زمین
بر طرف شود و حضرت امیر المؤمنین ع چهل و چهار هزار سال در زمین
پادشاهی کند و از هر شیعه هزار پسر از صلب او بهم رسد هر سال یک پسر
در آن وقت دو باغ سبز که خدا در سوره رحمان فرموده است که مدهامتان
نزد مسجد کوفه و حوالی کوفه بهم رسد و چندان وسعت داشته باشد که خدا
خواهد و احادیث بسیار معتبره وارد شده است و در تفسیر این آیه شریفه
ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون که هر که هست مرگی و کشته شدنی
برای او هست اگر پیش از رجعت بمیرد در رجعت کشته خواهد شد اگر کشته
شود در رجعت خواهد مرد و در احادیث معتبره دیگر وارد است که این
آیه کریمه یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون
که محشور گردانیم از هر امتی گروهی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما که
این آیه در باب رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور میگردانند چنانچه
در جای دیگر فرموده که محشور میگردانیم ایشان را و احدی از ایشان را ترک
نمیکنیم و در حدیث منقولست در تفسیر آیه کریمه فان له معیشة ضنکا حضرت
صادق ع فرموده که این آیه در باب ناصبیان و سنیانست که در رجعت نجاسته
بنی آدم خوراک ایشان خواهد بود و احادیث در باب آنکه دابة الارض حضرت
امیر المؤمنین است که نزدیک بقیام قیامت ظاهر خواهد شد از طرق عامه و خاصه

متفیض است و در بعض احادیث معراج منقولست که خداوند عالمیان
بحضرت رسول صلعم خطاب فرمود که یا محمد علی آخر کسیست که قبض روح
او خواهم کرد از امامان و اوست دابة الارض که با مردم سخن
خواهد گفت و در بعض اخبار معتبره وارد شده است که هرکه در رجعت
زنده شود عمرش بعد از ان هم برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت زندگانی
کرده است و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که حضرت امیرالمؤمنین ع با حضرت امام حسین ع دیگر رجعت خواهد نمود
و از جمیع بنی امیه و معویه و آل معویه و هرکه با او جنگ کرده انتقام
خواهد کشید پس خدا زنده کند سی هزار کس از یاوران او از اهل کوفه
و از سایر مردم هفتاد هزار کس و در صفین با معویه و اصحابش که زنده
شده باشند ملاقات کنند در همان موضعی که در اول ملاقات واقع شده
بود معویه و اصحابش همگی بقتل رسانند پس دیگر زنده شوند ایشان
را با فرعون و آل فرعون ببدترین عذابها معذب گردانند پس بار دیگر جناب
امیرالمؤمنین ع با حضرت پیغمبر صلعم برگردد و جمیع پیغمبران ظاهر شوند رسول صلعم علم
خود بان حضرت دهد و انبیا همه در زیر علم او باشند و او خلیفه کند
در زمین و سایر امامان عاملان و نایبان ان حضرت باشند در اطراف عالم
و مردم بی تقیه خدا در زمین عبادت کنند و خدا تعالی به پیغمبرش

علما

علما فرماید چندین برابر پادشاهی جمیع اهل دنیا از اول دنیا تا آخر دنیا
تا آنکه بعمل آید آن وعده که در قرآن بان حضرت فرموده که او را بر
جمیع دنیا غالب گرداند و در روایت دیگر منقولست که چون
نزدیک قیام قائم آل محمد صلعم بشود در ماه جمادی الآخر و ده روز از
ماه رجب بارانی بشود که خلایق مثل ان ندیده باشند پس از آن گوشتهای
مؤمنان و بدنهای ایشان در قبرها شان بروند و گویا می بینم ایشان را
که از جانب جهینه آیند و خاک از سرها شان ریزد و در حدیث دیگر
مرویست که چون حضرت قائم ع بیرون آید از پشت کوفه با او بیست و هفت
کس از مردگان که زنده شده باشند همراه باشند پانزده نفر از قوم
موسی که مردم را بهدایت بحق میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف
و یوشع بن نون وصی موسی و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد
و مالک اشتر پس ایشان یاوران و حاکمان او باشند در شهرها و ایضا
منقولست که چون ان حضرت ظاهر شود بقبر هر مؤمنی ملکی بیاید
و بگوید امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی ترا زنده کردانیم که باو ملحق شوی
و اگر خواهی در نعیم پروردگار خود باش تا روز قیامت و از حضرت صادق ع
منقولست که چون حضرت رسول صلعم رجعت نماید پنجاه هزار سال در رجعت

پادشاهی کنند و حضرت امیر المؤمنین ع چهل و چهار هزار سال و در احادیث
معتبره وارد شده است که سؤال کردند از آن حضرت از تفسیر این
آیه ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی آن
کسی که قرآن را بر تو واجب کرده است ترا بر میگرداند بجای بازگشت
حضرت فرمود که والله دنیا منقضی نمیشود تا آنکه حضرت رسول ص
و حضرت امیر المؤمنین ع هر دو بدنیا بر گردند و در نجف اشرف یکدیگر
ملاقات کنند و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته
باشد و ابن طاوس ره از بعض کتب معتبره روایت کرده است که
عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال از سایر مردم است
و هشتاد هزار سال مدت پادشاهی آل محمد است و از حضرت امام جعفر
صادق ع منقولست که فرمود که گویا می بینم تختی از نور گذاشته اند
و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده اند و مزین بانواع جواهر و حضرت
امام حسین ع بر آن تخت نشسته باشد و در دور او نود هزار
قبه سبز باشد و مؤمنان فوج فوج بدیدن آن حضرت آیند و سلام
کنند و ندا از جانب حق تعالی بایشان آید که ای دوستان من هر چه
خواهید از من سؤال کنید که بسیار آزار کشیدید و خوار بسیار دیدید

ومظلوم

و مظلوم شدید امروز روزیست که هیچ حاجت از حاجات دنیا و آخرت
سؤال نکنید مگر آنکه بر آورم و طعام و آب ایشان از بهشت از برای
ایشان آید بدانکه از جمله اجماعیات شیعه است که پیش از قیامت
در زمان حضرت قائم از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا
بر میگردند نیکان برای آنکه بدولت ائمه خود دیده های ایشان روشن
شود و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان باز
برای آنکه آزار بکشند از ذلتی که نمیخواستند باهل بیت برسد اضعاف
آنرا در دست ایشان ببینند و نیکان از ایشان انتقام بکشند و
اما سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت که محشور شوند زیرا که احادیث
بسیار وارد شده است که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسی که محض ایمان
داشته باشد یا محض کفر و اما سایر خلق پس ایشانرا بحال خود میگذارند
و آیه کریمه نیز دلالت بر رجعت دارد چنانچه دانستی و اکثر علمای ما دعوای اجماع
بر حقیت رجعت کرده اند مثل محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و
شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و همیشه
میان شیعه و مخالفین درین مسئله نزاع بوده است و سنیان درین باب
بر ایشان طعن میزده اند و ایشان جوابهای شافی میگفته اند و کتابهای
بسیار درین باب تصنیف کرده اند و شیخ نجاشی ره در کتاب رجال
نقل کرده است که ابو حنیفه بنزد مؤمن الطاق که از اکابر محدثین

شیعه است آمد بر سبیل سخریه گفت که چون اعتقاد برجعت داری پانصد درهم
بمن قرض بده تا در رجعت بتو پس دهم او در جواب گفت که تو ضامنی بده
که بصورت آدم برخواهی گشت بلکه بصورت میمون یا خوک بر گردی
و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت
صادق ع که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه ما را
حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار قریب بدویست حدیث باکه
از چهل نفر از مصنفین اکابر علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبره ایراد
نموده اند بیرون نوشته ام هر کرا شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و احادیث
در باب رجعت سایر ائمه نزدیک بمتواتر و آنچه درین رساله ایراد نمودیم
برای منصف کافیست و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

حدیث چهاردهم

صدوق محمد بن بابویه بسند معتبر از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق که
روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب گردد از ایشان
امام ایشان پس خوشا حال جمعی که در آن زمان بر حق و ولایت اهل بیت
باقی باشند بدرستی که کمتر ثوابی که ایشان را باشد آنست که خداوند
عالم ایشانرا ندا کند که ای بندگان من ایمان آوردید براز پنهان من
و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب
من بدرستی که شما بندگان و کنیزان منید بحق و راستی از شما عبادات
قبول مینمایم و پس از شما عفو میکنم و بسبب شما را می آمرزم و بسبب شما

باران

باران میفرستم بر بندگان و دفع میکنم بلاها را از ایشان و اگر نه شما می بودید
هرآینه عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی گوید که عرض کردم یا بن رسول الله
کدام عمل است که در آن زمان بهترین اعمالست فرمود که زبان را نگاه داشتن
و ملازم خانه بودن و بروایت دیگر نقل شده است از زراره بن اعین که گفت
شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که بدرستی که قائم آل محمد را غیبتی
خواهد بود پیش از قیام یا بر قتال و جهاد گفتم چرا فرمود که از ترس
کشتن پس فرمود که ای زراره اوست که مؤمنان انتظار ظهور او میکشند
و اوست که مردم شک در ولایت او خواهند کرد بعضی خواهند گفت که
هنوز در شکم مادر است و متولد نشده است و بعضی گویند که غایب است
و بعضی گویند که هنوز بهم نرسیده است و بعضی گویند که پیش از وفات
پدرش بدو سال متولد شده است و حق تعالی بغیبت آن حضرت شیعیان را
امتحان فرموده است و در آن وقت شک خواهند کرد اصحاب بطالت
و ضلالت زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را دریابم در آن زمان
چکار کنم فرمود که اگر آن زمانرا دریابی میخواهی دریابی برین دعا مداومت
نما اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی لم اعرف نبیک اللهم
عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک
فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک
فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی و در حدیث معتبر دیگر

از علی بن الحسین ع منقولست که آن حضرت فرمود که ممتد خواهد شد غیبت
امام دوازدهم از اوصیای رسول خدا ص بدرستی که اهل زمان غیبت آن حضرت
که قایل بامامت او باشند و انتظار ظهور او کشند بهترین اهل هر زمانی خواهند
بود زیرا که حق تعالی بایشان عطا فرموده است از عقول و افهام و معرفت
و شناسایی آنقدر که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و
ایشان را در آن زمان ثواب جماعتی باشد که در زمان حضرت رسول خدا ص
در پیش روی آن حضرت با دشمنان او جهاد میکردند بشمشیر ایشانند صاحبان
اخلاص بحقیقت و ایشانند شیعیان ما براستی و ایشانند خوانندگان
تبری منو تو ز اکفنی شاهرا سیفه مجردا اقنانی ملبیا دعوة الداعی
فی الحاضر والبادی اللهم ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل
ناظری بنظرة منی الیه وعجل فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه
واسلک بی محجته وانفذ امره واشدد ازره واعمر اللهم به بلادک
واحیی به عبادک فانک قلت وقولک الحق ظهر الفساد فی البر والبحر
بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک وابن بنت نبیک
المسمی باسم رسولک حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه ویحق الحق
ویحققه واجعله اللهم مفزعا لمظلومی عبادک وناصرا لمن لا
یجد له ناصرا غیرک ومجددا لما عطل من احکام کتابک ومشیدا
لما ورد من اعلام دینک وسنن نبیک محمد ص واجعله ممن

حصنته

حصنته من بأس المعتدین وسر نبیک محمدا ص واله برؤیته ومن تبعه
علی دعوته وارحم استکانتنا بعده اللهم اکشف هذه الغمة عن الامة
بحضوره وعجل لنا ظهوره انهم یرونه بعیدا ونریه قریبا برحمتک
یا ارحم الراحمین پس دست راست بر ران راست خود سه مرتبه
میزند و میگوید العجل العجل العجل یا مولای یا صاحب الزمان ع
حسب الخواهش عالیجناب نقابت مآب قدسی انتساب سلاله دودمان
مصطفوی و نقاوه خاندان مرتضوی علامة العلماء وحید العصر
جناب آقا میر سید هاشم سلمه الله من الآفات والعاهات والبلیات
تحریر شد در اوقاتی که در قصبه یزدان بمحال قوچان در خدمت جلالت
نواب کامیاب شاهزاده آزاده یزدان بخش میرزا طول الله عمره بسر
میبردم و تضییع اوقات مینمودم جناب معظم الیه مامور فرمودند که این
نسخه شریفه رجعت نامه را تحریر نمایم چون المامور معذور این صفحات
را مثل روزگار خودم سیاه نموده ضایع نمودم حرره العبد الاقل الخلیقه
بل لاشیء فی الحقیقة محمد علی ابن مرحوم حاجی اسد الله الهروی الموطن والمشهدی
المسکن غفر الله ذنوبهما بحق محمد وآله الطاهرین حرره فی اواخر شهر جمادی الاول
فی شهور سنه ۱۲۶۱

بازبینی شد
۱۳۷۱ ش

وقف عصمت

٤١٣٣٣

٢٥٩١٧٧

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: اختیارات کبیر

مؤلف متن: علامه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی — محشی:

شارح: .... مترجم: ....

تاریخ تحریر: ۱۱۰۶ — نوع خط: شکسته — تعداد سطر: ۱۱ سطر

جزء کتب: اخبار — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۱۷۸

طول: ۱۵ — عرض: ۱۰ — شماره عمومی: ۱۸۶۱۰

وقفی / خریداری: عضدالملک — تاریخ وقف / خریداری: ۱۲۷۶

ملاحظات:

۵۱/۷/۵